



حوزه علمیه قم
مرکز تخصصی مهدویت

درس خارج کلام

بررسی مبانی و مسائل مهدویت

با محوریت کتب اربعه

جلسه ۱۵ تا ۲۱: روایات دابة الارض

استاد: آية... طبسی (دامت برکاته)

سال تحصیلی: ۹۱-۱۳۹۰

خلاصه مباحث

برای اینکه بفهمیم اهل عامه چه چیزهای جعل و نقل کرده‌اند نمونه ای را آوردیم بعد از ذکر احادیث اهل عامه سخن ابن کثیر را که این احادیث عبدالله بن عمرو عاص از زاملتین است را آوردیم. و در انتها جمع بندی در مورد دابه و تحقیق محمد احمد شاکر را ذکر کردیم که خلاصه ان این بود:

در مورد دابة الارض اختلافات بسیاری شده است بطوری که اصحاب هوا پرستان (شیعیان) می گویند علی بن ابیطالب است و یا بعضی می گویند میکروبها، ناقه صالح، ازدها، ویا دجال و غیرذلک که مستند صحیح ندارد بعد سخن ممد احمد شاکر را نقل کردیم: «فقط آیات و روایات بسیار به طور صریح می گویند که دابه در آخرالزمان می اید ولی این صفت‌هایی که منسوب به پیغمبر در مورد دابة الارض می گویند درست نیست بلکه باید به آنها اعتنا نکنیم که ابن کثیر در تفسیرش صدایش در آمده است.»

نتیجه اینکه اصل دابة الارض یک اصل قرآنی است و ایه و روایات بسیار زیادی در حتمیت آن وجود دارد که ممکن است طبق روایات مربوط به رجعت ویا یکی از علائم ظهور امام زمان (عج) باشد اما تطبیق آن به امیرالمؤمنین علیه السلام حتی یک روایت صحیح السند پیدا نکردیم اگر چه یکی از آن روایات در کتاب کافی شریف بود. که گفتیم ممکن است ۱. در همان روایت «أنا دابة الارض» را عطف به ما قبل کنیم که یعنی «أنا صاحب دابة الارض» امیرالمؤمنین علیه السلام همانطور که صاحب عصا و میثم است صاحب دابه هم می باشد و ۲. یا اینکه بگوییم در روایت دست برده شده است و کلمه صاحب را حذف کرده‌اند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

جلسه ۱۵ - ۹۰/۸/۲۲.....	۳
جلسه ۱۶ - ۹۰/۸/۲۸.....	۹
جلسه ۱۷ - ۹۰/۸/۲۹.....	۱۹
جلسه ۱۸ - ۹۰/۸/۳۰.....	۲۸
جلسه ۱۹ - ۹۰/۹/۲۶.....	۳۸
جلسه ۲۰ - ۹۰/۹/۲۷.....	۴۶
جلسه ۲۱ - ۹۰/۹/۲۸.....	۵۶

پیغمبر شنیده بودم و فراموش نکرده بودم «اولین آیات طلوع خورشید از مغرب، و بعدی خروج دابه قبل از ظهر {ولی نمی دانم کدام یک جلوتر است}»
بعد از نقل این روایات رشته سخن را به احمد محمد شاکر که محقق دقیقی است می سپارد کسی که محقق مسند حنبل است و اینجا یک تعریضی به شیعه هم دارد.

«لقد اختلفت الاقوال فی ماهیه الدابه اختلافاً بینا، و حاول أصحاب الاهواء یؤولون النص بما یوافق معتقداتهم و أهواءه، فقیل : بأنالدابه هی علی بن ابی طالب رضی الله عنه وأنه سیرجع الی الدنیا بصفقتها، و قیل : أنها ثعبان الذی کان فی بئر الکعبه، و قیل بأنها اجساسة الموجودة فی بحر القلزم، و قیل بأنها فصیلها فانفتح له حجر، و قیل أنها جراثیم، و قیل غیر ذلك کثیر، مما لیس له مستند صحیح، بل ولا ضعیف. و وجدت أثناء البحث کلاماً طیباً للاستاذ أحمد محمد شاکر رحمه الله، : قال رحمه الله: «والایه صریحاً بالقول العربی أنها (دابه) ومعنی (الدابه) فی لغة العرب معروف واضح، لا تحتاج إلی تأویل، وقد بین الحدیث بعض فعلها، و وردت أحادیث کثیرة فی الصحاح و غیرها بخروج هذه (الدابه) الایه، و أنها تخرج آخر الزمان، و وردت آثار آخر فی صفتها لم تنسب إلی رسول الله ﷺ المبلغ عن ربه والمبین آیات کتابه، فلا علينا أن ندعها، فانظر مثلاً تفسیر ابن کثیر»^۱

۱. کتاب صحیح اشراط الساعه، مصطفى ابو نصر الشلیبی مسند الامام أحمد حنبل بتحقیق الاستاذ أحمد محمد شاکر (۸۲/۱۵)

وأیتھما کانت قبل صاحبتهما، فالأخرى على إثرها قريباً^۱

از علائم قیامت این است که خورشید از مغرب می آید و باب توبه بسته می شود و دابه ای از زمین خارج می شود که این دابه با موجوداتی که تاکنون ما دیده ایم فرق می کند و در خروج این آیه عظیمه به علت تصریح کتاب و سنت بحثی در آن نیست، سپس ایشان از کتاب ابوداود و مسلم از مروان بن حکم^۲ و عبدالله بن عمرو عاص (صاحب بار شتر) حدیثی از پیغمبر ﷺ نقل می کند.

پس روایت را عبدالله ابن عمرو عاص از مروان نقل میکند که خودشان نیز احتیاط می کنند که از مروان حدیث نقل کنند «نستجیر بالله ان اروی عنه» شنیدم که مروان این را می گوید: از رسول خدا آیاتی را شنیدم که اولی آن دجال بود» ولی بقیه موارد را فراموش کرده بود ذکر نکرد ولی من حدیثی را از

۱. رواه مسلم رقم ۲۹۴۱ و ابوداود برقم ۴۳۱۱ و ترمذی رقم ۲۱۸۴

۲. مروان بن حکم که از خبائث معروف است زیرا ۱. ایشان پیشنهاد دهنده قتل امام حسین (ع) در مدینه بود ۲. رئیس تیراندازان به جنازه شریف امام حسن (ع) بود ۳. عامل فتنه و فساد در جنگ جمل بوده است ۴. حضرت علی (ع) در یکی از خطبه ها در مورد او می گوید حکومت مروان آنقدر پست است که مانند سگی است که بینی اش را بیرون بیاورد و بخورد. و مردم از دست او حکومت خونینی دارد (خطبه ۷۲) ۵. اولین کسی که به قبر پیغمبر تعبیر حجر کرد این بود. که الان هم این وهابی ها حرف آنها را تکرار می کنند آقایانی که اصرار دارید قبر پیغمبر حجرو سنگ است پس چرا وقتی می خواهید افتخارات زعماء و بزرگان خود را یثناسانید می گوید کنار قبر پیغمبر دفن است اگر این حجر است پس این تناقض گویی است.

جلسه ۱۵ - ۹۰/۸/۲۲

دابة الارض

بحث جدید را با عنایت خداوند و حضرت مهدی (عج) شروع می کنیم من همه شما را در عرفات یاد کردم بدون اغراق و مبالغه، همه شما وعیزانی که در خصوص درس مهدویت شرکت میکنید تا فرهنگ مهدوی را گسترش دهند و جلوی بعضی از جریانات انحرافی را بگیرند و فرهنگ ناب ارائه دهند، همه را در مظان استجابت دعا یاد کردم. قبل از شروع بحث جدید (دابة الارض) یک تتمه واستدراکی به بحث سفیانی در مورد خسف بالییدا داشته باشیم ما قبلاً اشاره کردیم که سفیانی سرانجام در، در اثر خسف در بیدا فرو میرود. الان این خسف کجاست و وضعیت فعلی بیدا چیست؟

در سفر اخیر به مکه کتابی را به نام «معجم معالم الحجاز» در ده جلد یافتیم که نویسنده اش اهل حجاز و معاصر است و طبق روش کتاب معجم البلدان ولی فقط در چارچوب حجاز انجام داده است. ایشان وضعیت فعلی «بیدا» را توضیح میدهد.

«البیدا: هي تلك الارض الجردا التي تخرج من ذوالحليفة جنوباً...» بیدا زمینی است که هیچ چیز در آنجا نیست (زمینی خالی و لم یزرع) که از مسجد شجره به طرف جنوب که حرکت میکنیم به آنجا میرسیم یعنی متصل می شود به مدینه. ولی امروزه اینگونه (مانند قبل یعنی زمین لم یزرع و خالی) نیست زیرا

الان در همان سرزمین بیدا، ساختمانهایی از وزارت آموزش و پرورش، و در قسمت شمالی آن پادگانهایی بنا شده که اصلاً امروزه جزء خود شهر مدینه شده است.»

بعد از این مطالب، تعریف بیدا از یاقوت حموی (معجم البلدان) را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد.

«بیدا اسم للارض ملسا (صاف) بین مکه والمدینه والی مکه اقرب» تعریف درست نمی‌باشد، زیرا که بیدا به مکه نزدیک نیست بلکه به مدینه نزدیک است.» (معالم الحجاز، ج ۱، ص.....)

پس در نتیجه بیدایی که محل خسف جیش سفیانی، دجال یا جیش سومی هم باشد اکنون جزء خود مدینه است. ولی اینجا باز یک اشکالی پیش می‌آید و آن اینکه در روایاتی که نقل شده است سفیانی نمی‌توانند وارد مدینه بشوند و در بیداء فرو می‌رود و دجال همه جا را می‌گیرد مگر مدینه. پس چگونه باین مطلب قابل جمع است؟ چون بیدا طبق این بیان در درون مدینه است

بحث جدید دابة الارض

بحث در دابة الارض است معنای لغوی و اصطلاحی آن چیست؟ و آیاتی که در خصوص آن آمده اشاره به چه معنا اشاره دارد؟ آیا از نشانه‌ی ظهور است و یا مربوط به بعد از ظهور است؟ آیا در کتب اربعه روایتی در این خصوص آمده؟ تفسیر و تطبیق روایات موجود در کتب اربعه چگونه است؟

است همراه عصای موسی و خاتم سلیمان خارج می‌شود به مؤمن که می‌رسد با عصای موسی رویش نورانی می‌شود و بر چهره کافر که می‌گذارد سیاه می‌شود. و فاصله بین دو شاخش ۵ کیلومتر است.»

واقعاً این‌ها چیست؟ اینها اسلام است؟ و دیگر وقت کلاس را با این مطالب گرفتن صحیح نیست و باید احتیاط کرد.

یک نکته از کتب عامه

شخصی به نام ابو نصر الشلبی کتابی به نام «صحیح اشراط الساعة» در مورد قیامت نوشته است در کتاب صحیح اشراط الساعة بابی است به نام «خروج دابة الارض و تکلیمها للناس» و تکلیمها للناس چون کلم (همراه با سکون) یعنی زخمی کردن مردم است.

«ومن علامات الساعة الكبرى - بعد اغلاق باب التوبة بطلوع الشمس من مغربها - تخرج دابة من الارض تخالف ما عهده البشر من الدواب اذ تخاطب الناس و تکلمهم، وتمیز المؤمن من الکفر تکمیلاً للمقصود من اغلاق باب التوبة. و خروج هذه الایة العظيمة کغیرها من الایات ثابت بالکتاب والسنة. وأما السن: فما رواه مسلم و ابوداود من حدیث عبدالله بن عمرو عاص قال: جلس إلى مروان بن الحكم بالمدينة ثلاثة نفر من المسلمين فسمعوه وهو يحدث عن الآيات: اولها خروجاً: الدجال، فقال عبدالله بن عمرو: لم يقل مروان شيئاً، قد حفظت من رسول الله ﷺ حديثاً لم إنسه بعد ما سمعته يقول:

« اول الآيات خروجاً: طلوع الشمس مند مغربها، و خروج الدابة على الضحى،

است^۱.

من در شکفتم که این آقایان چرا از روایات امام صادق علیه السلام و اهل بیت اعراض می کنند و حتی یک حدیث از امام صادق علیه السلام نقل نمی کنند و می گویند «فی نفسی شیئاً» چون در مورد امام صادق علیه السلام یک تأملکی دارم و تقوایم اجازه نمی دهد!! ولی همین آقایان از بار شتر نقل می کند.^۲

دیگر اینکه این شک به همه روایات به نام عبدالله سرایت می کند زیرا اسم عبدالله مشترک بین سه نفر «عبدالله ابن عمروعاص» و «عبدالله ابن عباس» و «عبدالله بن جعفر» می باشد. پس حرف شعبه که می گوید سه چهارم روایات ما جعلی است درست می شود.

ادامه احادیث عامه

«تخرج معها عصا موسى و خاتم سليمان فلا تبقى مؤمن إلا نكت في وجهه بعضا موسى نكتة بيضاء فتفشو تلك النكتة حتى يبيض وجهه ولا يبقى كافر إلا نكتت في وجهه نكتة سوداء خاتم سليمان، فتفشو تلك النكتة حتى يسود بها وجهه. وعن إبي هريره : ما بين قرنيها فرسخ للراكب.»

«این دابه ای که سرش سر گاومیش و آلیاژی مخلوط از تمام حیوانات

۱. همین عبدالله بن عمروعاص فرزند عمروعاص است که فاصله اش با پدرش ۱۲ سال است که این مطلب در معارف ابن قتیبیه آمده است
۲. سال قبل یک از این وهابی های مکه که تقریباً ۸۰ سال داشت می گفت تا به حال یک روایت از اهل بیت نکر نکرده ام ولی همین وهابیه خون غیر وهابی را مباح می دانند.

در قرآن حدود ۱۴ آیه به عنوان دابه آمده^۱ و آیه مورد بحث ۸۲ از سوره نمل است. و إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ (۸۲)

«و چون فرمان عذاب آنها رسد جنبنده ای را از زمین برای آنها بیرون آریم تا با آنها تکلم کند و بگوید که این مردم آیه های ما را باور نمی کرده اند
«دابه ای از زمین بیرون می آید و با آنها سخن می گوید.» مراد از دابه در این آیه چیست؟ آیا جزئی نشانهای ظهور است یا نه؟ بین مفسرین اختلاف وجود دارد؟

قبل از بررسی تفاسیر و روایات ابتدا معنای لغوی آنرا بیان می کنیم در لسان العرب به طور مفصل در ریشه دب، دابه و دبب بحث کرده است
«حرکت مورچه و غیر مورچه بر زمین را گویند و اجمالاً به حرکت آرام «دبب» می گویند و هر جنبنده ای که بر روی زمین حرکت کند چه انسان و چه حیوان باشد چه عاقل و چه غیر عاقل باشد را «دابه» می گویند. بعد مثال به آیه قرآن میزند که اگر فقط برای غیر عاقل بکار می رفت (فمنها) یا (فمنهن) می آمد.»^۲

۱. بقره ۱۶۴، انعام ۳۸، هود ۶، هود ۵۶، همل ۴۲، نور ۴۵، عنکبوت ۶۰، لقمان ۱۰، سبأ ۱۴، فاطر ۴۵، شوری ۲۹، جاثیه ۴

۲. دب: دَبَّ النَّمْلُ وَ غَيْرِهِ مِنَ الْحَيَوَانِ عَلَى الْأَرْضِ، (يَدِبُّ دَبًّا وَ دَبِيْبًا: مَشَى عَلَى هَيْئَتِهِ.. وَ كُلُّ مَاشٍ عَلَى الْأَرْضِ: دَابَّةٌ وَ دَبِيْبٌ.. وَ الدَّابَّةُ: اسْمٌ لِمَا دَبَّ مِنَ الْحَيَوَانِ، مُمَيِّزَةٌ وَ غَيْرُ

پس معنای لغوی شامل انسان هم می‌شود پس اگر بر انسان کامل یا حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) تطبیق شد بعضی حمل بر بی ادبی و توهین نیست.

در تفسیر کلمه «دابه» اختلاف وجود دارد

بعضی گفته‌اند «حیوان غیر مألوف تتحدث عن الايمان و الكفر و تفضح المنافقين...» حیوان عجیبی است که مردم قبلاً با او آشنایی نداشتند و یک شکل عجیب و غریبی دارد و (برای او عجایی که شبیه خارق العاده است) و این حیوان در آخر الزمان می‌آید علامت گذاری می‌کند (این غالباً در کتب اهل سنت است) و

بعضی گفته‌اند که «دابه» انسان فوق العاده ای است که مومن را از غیر مومن تمیز می‌دهد و معه عصا موسی و خاتم سلیمان و این دو کنایه از اقتدار، حکومت و سلطنت الهی است.

مرحوم فیض کاشانی در جلد دوم اصفی به ضرس قاطع بر حضرت

→

مُمَيِّزَةٌ. (هر جنبنده ای که در روی زمین حرکت می‌کند چه عاقل و چه غیر عاقل را دابه می‌گویند)

و فی التنزیل العزیز: و اللّٰه خلق کلّ دَابَّةٍ مِنْ مَّاءٍ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ بَطْنِهِ؛ وَ لَمَّا كَانَ لِمَا يَعْقِلُ، وَ لَمَّا لَا يَعْقِلُ، قِيلَ: فَمِنْهُمْ؛ وَ لَوْ كَانَ لِمَا لَا يَعْقِلُ، لَقِيلَ: فَمِنْهَا، أَوْ فَمِنْهُمْ، ثُمَّ قَالَ: مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ بَطْنِهِ؛ وَ إِنْ كَانَ أَصْلُهَا لِمَا لَا يَعْقِلُ، لِأَنَّهُ لَمَّا خَلَطَ الْجَمَاعَةَ، فَقَالَ مِنْهُمْ، جُعِلَتِ الْعِبَارَةُ بِمَنْ؛ وَ الْمَعْنَى: كُلُّ نَفْسٍ دَابَّةٍ. (لسان العرب، ج ۱، صفحه ۳۷۰)

روایت عبدالله بن عمرو عاص از پیامبر که می‌گوید «اذا طلعت الشمس من مغربها.....ثم تخرج دابة الارض من الصدع فى الصفا فاول خطوه تضعها بأنطاكية ثم تأتى إبليس فتلطمه» «دابه الارض از بین صفا و مروه خارج می‌شود پای اول ان در انطاکیه است و با شیطان درگیر می‌شود، و در گوش شیطان می‌زند.»^۱

ما اصلاً به ابن کثیر ارادتى نداریم چون ایشان به اهل بیت ارادتى نداشته است شما ببینید ایشان نسبت به غدیر چه موضعی دارد! ولی در این جا در ذیل این روایت یک حرف خوبی می‌زند.

ابن کثیر در تفسیرش می‌گوید: «هذا حديث غريب جداً و سنده ضعيف، ولعله من الزاملتين التين أصابهما عبدالله يوم اليرموك! فأما رفعه منكر، والله أعلم.»^۲

«فكر می‌کنم این روایت از زاملتین (دو بار شتر) است یعنی این روایت از بار شتری است که عبدالله بن عمرو عاص از ان طرف در ایام فتح شام آورد و همه از اسرائیلیات است و اینها وارداتی و اجناس خارجی است و آنها را با روایت پیغمبر مخلوط کرد.»

در اینجا ابن کثیر حرفی زد ولی لوازم آن را در نظر نگرفت زیرا با این حرف تمام روایات عبدالله بن عمرو عاص که در صحاح است زیر سؤال برده

۱. الطبران الاوسط، ج ۱، ص ۹۸

۲. تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۰۲

و قواءها قواءم بعیر بین کل مفصلین اثنا عشر ذراعاً.»

بینید چقدر مطالب غیر قابل قبول است. «نحن فی غنا» برای ما این ادعاها مسئله ای نیست چون قبول داریم که اینها جعلی است و سزاوار است که ما اصلاً اعراض کنیم ولی نمونه می آوریم تا ببینید چه خبر است و چه نقل کرده اند!

ابن حماد از شعبی^۱ نقل می کند: «دابة الارض از موجوداتی است که موی بسیار دارد و سر آن به اسمانها می رسد. و وقتی سر بر می دارد به ابرها می رسد قد و قامت بلندی دارد که سر به فلک می رسد {واز ابن عباس: { رنگارنگ است و از هر حیوانی یک صفتی برداشته است. {از ابی زبیر: { سر دابة الارض سر گاومیش است و چشمش چشم خوک و گوشش گوش فیل است و قرنهای قرن ایل است گردن او، گردن شتر مرغ و سینه اش، سینه شیر و رنگش رنگ پلنگ و تهیگاهش شکل گربه است و دم آن دم گوسفند و پاهایش پاهای شتر است. و بعد می گوید فاصله بین دو مفصل آن ۶ متر است.»

واقعاً علامه طباطبایی حق داشت و ایشان فقط اصل موضوع دابة الارض را پذیرفت و از این روایات اعراض کرد، واقعاً حق با ایشان بود. و پیداست که این جعلیات از زاملتین است.

روایت دیگر عامه

۱. در مورد شعبی کراراً گفتیم که «کان متجاهراً ببغض علی بن ابيطالب» و در هر مجلسی حضرت علی (ع) را لعن می کرد.

علی عليه السلام در زمان رجعت تطبیق کرده و فرموده اند: « وقع القول » اشاره به رجعت امیرالمؤمنین عليه السلام در هنگام ظهور حضرت مهدی (عج) دارد همچنان که در روایات کثیره دارد « و هو ما وعد به من الرجعة عند قيام المهدي كذا ورد..»

« (وإذا وقع القول عليهم) * (وهو ما وعدوا به من الرجعة عند قيام المهدي) كذا ورد {تأويل آيات الظاهره، مجمع البيان، جوامع اجماع}. (أخرجنا لهم دابة من الارض) * (وهو أمير المؤمنين صلوات الله عليه حين يكثر) كذا ورد في أخبار كثيرة. (تكلمهم أن الناس كانوا بآياتنا لا يوقنون). قال: (كلم الله من قرأ تكلمهم يعني بالتخفيف. قال: ولكن تكلمهم بالثديد) (۳). قال: (والله ما لها ذنب وإن لها للحية). وقال: (معها خاتم سليمان وعصا موسى، يضع الخاتم على وجه كل مؤمن فينطبع فيه: هذا مؤمن حقا، ويضعه على وجه كل كافر فيكتب: هذا كافر حقا. قال: وذلك بعد طلوع الشمس من مغربها، فعند ذلك ترفع التوبة، فلا تقبل توبة ولا عمل يرفع (ولا ينفع نفسا إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيرا)»^۱

ایشان می فرمایند روایات کثیری داریم انشاءالله بررسی کنیم (سنداً و دلالتاً) آیا واقعاً روایات فراوان است یا نه؟

پس طبق بعضی روایات حیوان عجیب و بعضی انسان خارق العاده است. در بعض روایات بنا بر تفسیر دوم این دابه حضرت امیر تطبیق شده است.

مرحوم ابوالفتوح در تفسیر خود ذیل آیه می گوید طبق روایاتی که از

۱. تفسیر آصفی، فیض کاشانی، ج ۲، ص ۹۱۶

والله إن لدابة الارض ريشاً و زغباً و ما لى ريشاً و زغب، و إن لها لحافراً^۱ و ما لى من حافر، و إنها لتخرج حضر الفرس الجواد ثلاثاً، و ما خرج ثلاثها» اشاره به اين است كه دابة الارض يك موجود عظيم الجثه‌اى است كه سه برابر يك اسب تندور طى مسير مى‌كند و مى‌دود؛ يعنى يك اسب كه ساعتى ۵ كيلومتر طى مى‌كند و خسته مى‌شود؛ طول مسافت آن ۱۵۰ كيلومتر است.

پس اينها دو روايت بود كه ما هم اين روايات را نمى‌پذيريم و اين توجيه، كه اين روايات جعلى هستند توجيه خوبى است.

حال در اين جلسه يك سرى رواياتى را كه عامه نقل کرده‌اند را ذكر مى‌كنيم. تا ببينيد چقدر مطالب و منقولات آنان غير منطقي و غير قابل قبول است.

روايات عامه در مورد دابة الارض

عن الشعبي قال: «دابة الارض ذات وبر تنال رأسها السماء.» {وجامع البيان: ۱۱/۲۰، وتفسير الرازى: ۲۴/۲۱۷،} وفيه «رأسها يبلغ السحاب» ودر در المنتور عن الشعبي: إن دابة الارض ذات وبر تناغى السماء، وعن ابن عباس: الدابة مؤلفه ذات زغب و ريش فيها من الوان الدواب كلها! و عن ابن عمر: إنها تخرج حتى يبلغ رأسها الغيم، فيراها جميع الخلق. وفي تفسير ابن كثير: ۳/۳۸۸، عن ابي الزبير: رأسها رأس ثور و عينيها عين خنزير و اذنها اذن فيل و قرنها قرن ايل و عنقها ذ عنق نعامه و صدرها صدر إسد و لونها لون نمر و خاصرتها خاصة هر و ذنبها ذنب كبش

۱. حافر: سُم و وبر: مو حيوان را مى‌گویند.

اصحاب رسیده ان دابة الارض كناية عن المهدي

طبق اين احاديث ممكن است گفته شود كه دابة الارض مفهوم وسيعى دارد كه ممكن بر هريك از امامان در آخر الزمان تطبيق بشود كه تمميز بين مومن و منافق مى‌دهد و نيز اطلاق اين تعبير «دابة» بر انسان و غير انسان، استفاده مى‌شود هر چند غالباً در غير انسان استعمال مى‌شود در ادامه نگاهی به تفاسير و سپس به روايات خواهيم داشت.

اصل دابة الارض یک اصل قرانی است روایات و نظرات عامه این است که از علایم قیامت است ولی طبق گفته های ما از مباحث رجعت می باشد ولی قائل هم دارد که از علایم ظهور است.

در جلسه قبل عرض شد که بعضی مدعی هستند در روایات تصرف شده است و کلمه صاحب را برداشته اند و در اصل انا صاحب دابة الارض بوده است اولاً از این شجره ملعونه هیچ بعید نیست که در این سنخ روایات تصرف کرده باشند زیرا از این اتفاقات بسیار می افتد و یا محتمل است که «واو» در روایت عاطفه باشد و بر کلمه صاحب عطف شده است که به کسر بخوانیم که دیگر مشکلی ایجاد نمی شود.

کسانی که می گویند دستبرد اموی است شاهد می آورند شاهد اول روایتی است که در منابع ما مرسلاً آمده است که یک طرف قضیه معاویه و یهود است. « معاویه از اصبع ابن نباته راجع به مصداق دابة الارض سؤال میکند معاویه به او جواب می دهد.....»

روایت دیگر از نزال بن سبره است که عثمانی است و اصلاً در کتب ما اسمی از ایشان نیست

«عن النزال بن سبره قال لعلى عليه السلام: ان الناس يزعمون أنك دابة الارض، فقال:

دابة الارض

برگردیم به بحث دابة الارض

بحث در آیه «دابة الارض» بود، آیا از علامات ظهور است یا مرتبط به رجعت است و یا از علامات قیامت است؟

کلمات بزرگان:

قبل از پرداختن به روایات، کلماتی از بزرگان می آوریم در جلسه قبل نظر مرحوم فیض و بعضی دیگر را نقل کردیم در این جلسه هم به تفسیر و نظر بعضی دیگر از بزرگان می پردازیم مرحوم شرف الدین نجفی در کتاب تاویل آیات الظاهرة مطلبی را از طبرسی نقل می کند

«و قال الطبرسی رحمه الله إن دابة الارض تُكَلِّمُهُمْ بما يسوءهم و هو أنهم يصيرون إلى النار بلسان يفهمونه و قيل تحدثهم بأن هذا مؤمن و هذا كافر و قيل تكلمهم بأن تقول لهم أن الناس كانوا بآياتنا لا يؤقنون و الآيات هو كلام الدابة و خروجها. و هذا التأويل يدل على أن أمير المؤمنين ع يرجع إلى الدنيا إما عند ظهور القائم ع أو قبله أو بعده و قد ورد بذلك أخبار و دلت عليه آثار و يدل على الرجعة و صحتها قوله سبحانه و يوم نحشر من كل أمة فوجاً ممن يكذب بآياتنا فهم يوزعون.»^۱

۱. تأویل الآيات الظاهرة، ص ۴۰۱، سورة النمل و ما فيها من الآيات فى القرآن الكريم

نداریم که این امویین در روایات ما دست برده‌اند اگر بتوانیم این مطلب را ثابت کنیم تحقیق به جایی است.

بنابراین نتیجه این شد که امیرالمؤمنین صاحب دابة الارض است اگر با این تعبیر باشد ما روایت کافی را می‌پذیریم ولو ضعیف باشد زیرا تنقیصی برای مولا علی علیه السلام نیست ولی «انا دابة الارض» تنقیص است حتی اگر کلمه دابه را بر ذوی العقول در نظر بگیریم.

یعنی از آیه فقط استفاده یک طرفه نشده است حالا یک مطلبی را از شیخ طوسی نقل کنیم که ببینید آیه جای تأمل دارد.

شیخ طوسی در ذیل آیه مطالبی از عامه را نقل می‌کند و قوله «وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ» قال قتادة: معناه وجب الغضب عليهم، و قال مجاهد: حق القول عليهم بأنهم لا يؤمنون. و قيل: معناه إذا وقع القول عليهم بأنهم قد صاروا الى منزلة من لا يفلح أحد منهم و لا أحد بسببهم، أخذوا حينئذ بمنادى العقاب بإظهار البراءة منهم. و قال ابن عمر، و عطية: إذا لم يأمر الناس بالمعروف و ينهوا عن المنكر تخرج الدابة. و قيل: انها تخرج من بين الصفا و المروة. و روى محمد بن كعب القرظي عن علي (عليه السلام) انه سئل عن الدابة، فقال: (اما و الله ما لها ذنب و إن لها لحية) و فى هذا القول منه عليه السلام إشارة الى انه من ابن آدم. و قال ابن عباس: دابة من دواب الله لها زغب و ريش لها أربعة قوائم. و قال ابن عمر: انها تخرج حتى يبلغ رأسها الغيم (ابرها)، فيراها جميع الخلق. و معنى «تكلمهم» قيل فيه قولان: أحدهما- تكلمهم بما يسوؤهم من انهم صائرون الى النار، من الكلام بلسان الآدميين الذى يفهمونه و يعرفون معناه، فتخاطب واحداً واحداً، فتقول له: يا مؤمن يا كافر. و قيل «تكلمهم بأن الناس كانوا بآياتنا لا يوقنون» أى بهذا القول. ذكره ابن مسعود. الثاني- تكلمهم من الكلام. و قيل إنها تكتب على جبين الكافر أنه كافر و على جبين المؤمن أنه مؤمن. و روى ذلك عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم»^۱

۱. تفسیر التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص: ۱۲۰ ذیل آیه دابه الارض

آدم به دست من است.

اگر با این تعبیر باشد ما روایت را می‌پذیریم ولو ضعیف باشد زیرا تنقیصی برای مولا علی علیه السلام نیست ولی «انا دابة الارض» تنقیص است حتی اگر کلمه دابه را بر ذوی العقول در نظر بگیریم.

خلاصه مباحث

سخن یکی از معاصرین در مورد دابة الارض را در دو نکته بررسی کردیم و نکته اول اینکه ایشان بین علایم رجعت و علایم ظهور تفصیل قائل شدند، که علایم رجعت غیر از قیامت است و ظهور دابة الارض با استناد به آیات دابة الارض در سوره نمل مختص به رجعت می‌دانند و می‌گویند که ما روایات زیادی داریم که ظهور دابة الارض از رجعت است. نکته دوم اینکه امویین برای اینکه تعریضی به حضرت داشته باشند در روایات دست برده‌اند و کلمه «صاحب» را از عبارت «أنا صاحب دابة الارض» از روایت کافی و بصائر الدرجات حذف کرده‌اند.

نظر استاد

اولاً ما ابا نداشته باشیم که بگوییم علائم رجعت غیر از قیامت است چون عبارت یکی برای دیگری ذکر شده است چون زمانها به هم نزدیک است و این مطلب را از استاد خودم و علامه ذکر کردیم. ثانیاً اینکه می‌فرمایند ما روایات زیادی داریم که «دابه» در مورد رجعت است باید بررسی کنیم ببینیم آیا واقعاً ما روایات زیادی داریم و نکته دوم بسیار مهم و قابل بحث است و ما شکی

شیخ طوسی بعد از ذکر روایات چه از شیعه و چه اهل سنت نتیجه می‌گیرد که دابه جزء انسانهاست و به زبان آنها صحبت میکند. ولی مرحوم علامه طباطبائی از همه ی این روایات را فاکتور می‌گیرد و می‌گوید: این آیه مربوط به مشرکین است و..

بیان مرحوم علامه طباطبائی

((مقتضای سیاق آیه - از این نظر که متصل به ما قبل است، یعنی به آیاتی است که پیرامون مشرکین معاصر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و یا خصوص مشرکین مکه و قریش که دشمنترین مردم بودند - این ظهور را به آیه می‌دهد که: ضمیرهای جمع در (علیهم) و در (لهم) و در (تکلمهم) به مشرکین بر گردد، که گفتگو درباره آنان است اما نه به خصوص آنان، بلکه به آنان از این نظر که به سوی اسلام دعوت می‌شوند، پس در حقیقت مراد عموم مردم این امتند، چون همه از نظر دعوت یکی هستند، اولشان به آخرشان ملحق است و این گونه عنایت در کلام خدای تعالی بسیار وارد شده است. و مراد از اینکه فرمود: (وقتی قول بر ایشان واقع می‌شود)، تحقق مصداق قول، در ایشان و تعیین ایشان در صدق (قول بر آنان) است (و معنایش این است که زمانی که امت اسلام مصداق قول خدا قرار می‌گیرند و قول خدا درباره آنان محقق می‌شود) همچنان که در آیه بعدی هم که می‌فرماید: (و وقع القول علیهم بما ظلموا - و به خاطر ظلمی که کردند قول بر ایشان واقع شد)، مراد همین است، یعنی عذاب خدا بر آنان محقق گشته، مصداق آن قرار گرفتند. و اما اینکه این

«قول» چیست که بر آنان واقع می شود، آنچه از کلام خدای تعالی صلاحیت دارد که این قول را تفسیر کند آیه (سنریهم اياتنا فى الافاق و فى انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق) می باشد، برای اینکه می دانیم مراد از این آیات که خدا به زودی به آنان نشان می دهد غیر آیات آسمانی و زمینی است، که خود آنان همواره آنها را می بینند، و دائماً در پیش رو و بیخ گوششان قرار دارد، بلکه مراد، بعضی از آیاتی است که جنبه خارق عادت داشته باشد و مردم از دیدن آن ناگزیر به ایمان شوند و در حالی فرا رسد که به هیچ یک از آیات آسمانی و زمینی معمولی ایمان نداشته باشند، ولی از دیدن آن آیت که گفتیم ایمان بیاورند. از این بیان روشن می شود که جمله (ان الناس كانوا باياتنا لا يوقنون - مردم قبلاً به آیات ما ایمان نمی آوردند)، تعلیل باشد برای اینکه چرا قول بر ایشان واقع می شود و تقدیر جمله مذکور (لان الناس...) است و کلمه (كانوا) استقرار بدون یقین آنان را می رساند و مراد از آیات، آیات مشهوده و حسی آسمان و زمین است، نه آیات خارق العاده، البته کلمه (ان) به کسر همزه نیز قرائت شده و از نظر معنا این قرائت بهتر است از قرائت به فتحه و گفتار ما را تاءید می کند که - گفتیم - جمله (ان الناس...) تعلیل را می رساند، چیزی که هست اگر (ان) را به کسره بخوانیم خود جمله، تعلیل را می رساند و احتیاجی به تقدیر لام ندارد.

جمله (اخرجنا لهم دابة من الارض تكلمهم) بیان آن آیتی است که گفتیم مراد از آن، آیت خارق العاده ای است که در آیه (سنریهم اياتنا فى الافاق و فى انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق) آن را وعده داده، و همین که جمله مورد

آمده است که امام باقر فرمودند: «سیریکم فى آخر الزمان آیات، منها دابة الارض، منها دجال، منها نزول عیسی بن مریم، منها طلوع الشمس من مغربها» خداوند در آخر دنیا نشانه هایی را به شما نشان خواهد داد که از آنها نشانه ها دابة الارض، خروج دجال و نزول عیسی بن مریم و طلوع خورشید از طرف مغرب است

{در این روایت خلاف حرف شما شد زیرا تعبیر آخرالزمان دارد و شما منکر آمدن دابة الارض در آخر دنیا شدید؛ ایشان جواب می دهد که در روایت تعبیر آخرالزمان را دارد که آن مدت زمان طولانی را شامل می شود که شروع آن از بعثت پیغمبر است مثلاً در روایات «نبی آخرالزمان» داریم که آخرالزمان از زمان بعثت پیامبر اکرم حضرت محمد ﷺ تا آخر دنیا است حال آخر دنیا کی است خدای دانند.

بعد ایشان روایت بعدی را که تنها روایت دابة الارض در کتاب کافی است را نقل می کند که ما آن را ذکر کردیم و مشکل سندی داشت ولی ایشان تمسک می کند.

«..... وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع أَنَا قَسِيمُ اللَّهِ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ... وَ لَقَدْ أُعْطِيتُ السَّتَّ عِلْمَ الْمَنَائِي وَ الْبَلَايَا وَ الْوَصَايَا وَ فَضْلَ الْخِطَابِ وَ إِنِّي لَصَاحِبُ الْكُرَاتِ وَ دَوْلَةِ الدُّوَلِ وَ إِنِّي لَصَاحِبُ الْعَصَا وَ الْمِيسَمِ وَ الدَّابَّةُ الَّتِي تُكَلِّمُ النَّاسَ» الكافي، ج ۱، ص: ۱۹۸

انی اصحاب الكرات: یعنی به کرات و دفعات به این دنیا با پیامبر بازمی گردم و امر دابه به دست من است یعنی همان طور که عصای موسی یا عصای

سپس جناب فاضل معاصر بعد از استناد و آیات و قراین که وجود دارد می‌فرمایند که «نحشر من کل أمة فوجا» اشاره به رجعت دارد. چنانچه در تفسیر قمی روایتی از امام باقر علیه السلام در ذیل آیه شریفه «إن الله قادر علی ان ینزل آیه»

→

بعد از مساله نفع صور ذکر فرماید، ولی اینطور ذکر نکرد، بلکه قبل از نفع صور مساله حشر فوج از هر امتی را آورده، پس معلوم می‌شود این حشر جزو وقایع قیامت نیست. به همین جهت است که می‌بینیم بعضی از مفسرینی هم که آیه را حمل بر حشر در قیامت کرده، متوجه این اشکال شده و گفته‌اند: "شاید جلوتر ذکر کردن این واقعه بر نفع صور و قیام قیامت، برای این بوده که اعلام کند هر یک از این دو، یعنی نفع صور و حشر هر فوجی از هر امت، آن قدر مهمند که جا دارد هر یک جداگانه مورد توجه قرار گیرند و احوال آنها که طامه کبری و داهیه دهیاء است جداگانه خاطر نشان شود و گر نه اگر می‌خواست ترتیب رعایت شود باید اول نفع صور، بعد حشر فوج از هر امت ذکر شود، چیزی که هست اگر ترتیب رعایت می‌شد خواننده خیال می‌کرد هر دو یک داهیه است.

لیکن خواننده توجه دارد که این وجهی است ساختگی که به هیچ وجه قانع کننده نیست و اگر مقصود از آیه همین می‌بود جا داشت به جای دفع توهم مزبور که این مفسر آن را توهم کرده توهمی مهم‌تر از آن را دفع می‌کرد و آن این است که کسی توهم کند که حشر فوجی از هر امت در غیر روز قیامت است و برای دفع این توهم، اول مساله نفع صور را بیاورد، بعد حشر فوج از هر امت را، تا کسی خیال نکند حشر مذکور در غیر قیامت است، آن گاه بعد از آن جمله‌ای بیاورد تا توهم مفسر نامبرده را رفع کند.

پس معلوم شد که آیه شریفه نمی‌تواند مربوط به وقایع قیامت باشد، بلکه از حشری خبر می‌دهد که قبل از روز قیامت واقع می‌شود، البته در افاده این معنا نیز صریح نیست، بطوری که قابل تاویل نباشد.

و چه بسا مفسرینی که وقوع قول علیه ایشان را تفسیر کرده‌اند به وجوب عذاب بر ایشان و مناسب‌تر آن است که بنا بر این تفسیر مراد از قول واقع علیه ایشان، قضای خدای تعالی به عذاب در حق ستمکاران باشد، که در امثال آیه "أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُّهِمٍ" خاطر نشان شده و آن وقت معنای آیه چنین باشد: "ایشان به خاطر اینکه ستمکارند قضای عذاب در ایشان رانده شد و دیگر چیزی نخواهند داشت که سخن بدان آغاز کنند"، و لیکن وجه سابق وجهیه‌تر است. و اما اینکه وقوع قول را به حلول عذاب و داخل شدن در آتش تفسیر کرده‌اند، از سیاق بعید است، برای اینکه با تفریع مذکور نمی‌سازد.

بحث صفت قرار گرفته برای آن آیت خارق العاده، خود دلیل است بر اینکه مراد از اخراج از زمین، یا احیاء و بعث بعد از مرگ است و یا امری است نزدیک بدان، (حال ببینیم کدام یک می‌تواند باشد). و اما اینکه آن جنبنده، جنبنده ای باشد که با مردم صحبت کند، از آنجا که کلمه (دابه - جنبنده) به هر صاحب حیاتی اطلاق می‌شود که در زمین راه می‌رود، می‌تواند انسان باشد و می‌تواند حیوانی غیر انسان باشد، اگر انسان باشد که تکلم و سخن گفتنش امری عادی است، نه خارق العاده و اگر حیوانی بی‌زبان باشد آن وقت حرف زدنش مانند بیرون شدنش از زمین امری است خارق العاده.

لیکن - متأسفانه - در آیات کریمه قرآن چیزی که بتواند این آیت را تفسیر کند و معلوم سازد که این جنبنده ای که خدا به زودی از زمین بیرون می‌آورد چیست؟ و چه خصوصیتی دارد؟ و صفات و نشانیهایش چیست؟ و با مردم چه تکلمی می‌کند و چه خصوصیتی دارد؟ و چگونه از زمین بیرون می‌آید؟ و چه می‌گوید؟ وجود ندارد، بلکه سیاق آیه بهترین دلیل است بر اینکه مقصود مبهم گویی است و جمله مزبور از کلمات مرموز قرآن است.

و حاصل معنا این است که: وقتی برگشت امر مردم به این شود - که به زودی هم می‌شود - که از آیات حسی و مشهود ما یقین برایشان حاصل نشود و به عبارت دیگر استعدادشان برای ایمان آوردن به ما به کلی باطل گشته، تعقل و عبرت‌گیری از دستشان خارج شود، در این هنگام وقت آن می‌رسد که آن آیت خارق العاده که وعده داده بودیم نشانشان دهیم، و حق را برایشان آنچنان بیان می‌کنیم که دیگر جز اعتراف به حق چاره ای برایشان نماند، پس

در آن هنگام آن آیت را که دابه و جنبنده ای است از زمین بیرون می آوریم، تا با ایشان صحبت کند. این آن معنایی است که با کمک سیاق و به هدایت تدبر در آیه به دست می آید.

ولی مفسرین در معنای آن حرفهای عجیب و غریبی زده‌اند و در معنای مفردات آیه و جمله های آن دقتهای زیاده از حد کرده اند، و همچنین در آنچه از آیه فهمیده می شود و در حقیقت این جنبنده، و صفات آن و معنای سخن گفتنش و کیفیت خروج آن، و زمان خروجش و اینکه چند مرتبه از زمین بیرون می آید و در چه مکانی بیرون می شود، اقوال بسیاری گفته اند، که به هیچ یک آنها نمی توان اعتماد کرد، مگر به زور و به همین جهت از نقل آنها و بحث در پیرامونش صرف نظر کردیم، اگر کسی بخواهد بدانها اطلاع یابد باید به تفاسیر مطول مراجعه کند.^۱

۱. هی من تمام الفصل السابق من الآيات تشير إلى البعث و بعض ما يلحق به من الأمور الواقعة فيه و بعض أشرطه و تختتم السورة بما يرجع إلى مفتتحها من الإنذار و التبشير. قوله تعالى «وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ» مقتضى السياق - بما أن الآية متصلة بما قبلها من الآيات الباطنة عن أمر المشركين المعاصرين للنبي ص أو خصوص أهل مكة من قریش و قد كانوا أشد الناس عداوة للنبي ص و دعوته - أن ضمائر «عَلَيْهِمْ» و «لَهُمْ» و «تُكَلِّمُهُمْ» للمشركين المحدث عنهم لكن لا لخصوصهم بل بما أنهم ناس معنیون بالدعوة فالمراد بالحقیقة عامة الناس من هذه الأمة من حيث وحدتهم فيلحق بأولهم من الحكم ما يلحق بآخرهم و هذا النوع من العناية كثير الورد في كلامه تعالى.

←

اصل رجعت را می پذیریم ولی تفصیلات آن باید بحث شود. {

و نیز حشر فوجی از هر امت است در آیه بعدی نیز قرینه است: " وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا... " [قرینه بر این است که این قیامت نیست چون می گوید روزی از هر امتی گروهی را زنده می کنیم ولی در قیامت «کل احد» زنده می شود سخن علامه طباطبایی نیز در تفسیر ممکن است نقضی به فرمایش ایشان شود ولی تحقیق کاملی است {^۱

۱. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان نیز همین مطلب را می فرماید «و از ظاهر آیه برمی آید که حشر در آن، حشر در غیر روز قیامت است، زیرا حشر در روز قیامت اختصاص به یک فوج از هر امت ندارد، بلکه تمامی امتها در آن محشور می شوند و حتی به حکم آیه " وَ حَشْرُنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا "، یک نفر هم از قلم نمی افتد و اما در این آیه می فرماید: از هر امتی فوجی را محشور می کنیم. بعضی از مفسرین گفته اند: مراد از این حشر، حشر عذاب است، بعد از حشر کلی، که شامل همه خلق می شود و این حشری است بعد از حشر.

لیکن این حرف دردی را دوا نمی کند و اشکال را بر طرف نمی سازد، برای اینکه اگر مراد، حشر برای عذاب بود لازم بود غایت (برای عذاب) را ذکر کند تا مبهم نباشد، هم چنان که در آیه " وَ يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ حَتَّى إِذَا مَا جَاؤُهَا " «۳» این غایت ذکر شده است، با اینکه بعد از این آیه هم به جز عتاب و حکم فصل، ذکری از عذاب نیامده و آیه شریفه - بطوری که ملاحظه می فرمایید - مطلق است، و در آن هیچ اشاره ای نیست، که بگوییم مقصود از آن این حشر خاصی است که ذکر شد و این اطلاق را آیه بعدی بیشتر می کند، که می فرماید: " حَتَّى إِذَا جَاؤُ- تا آنکه بیایند " و نمی فرماید بیایند عذاب را با آتش را یا چیزی دیگر را.

باز مؤید گفتار ما - که منظور حشر در قیامت نیست - این است که این آیه و دو آیه بعدش بعد از داستان بیرون شدن دابه از زمین واقع شده اند، که خود یکی از علائمی است که قبل از قیامت واقع می شود، قیامتی که در چند آیه بعد درباره آن می فرماید: " وَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ " و تا چند آیه بعد اوصاف و وقایع آن روز را بیان می کند، و معنا ندارد که قبل از شروع به بیان اصل قیامت و وقایع آن، یکی از وقایع آن را جلوتر ذکر کند، چون ترتیب وقوعی اقتضاء می کند که اگر حشر فوج از هر امتی هم جزو وقایع قیامت باشد آن را

←

" فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ "

" إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ وَ مَا أَنْتَ بِهَادِيَ الْعَمَى عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ " این جمله، امر به توکل در آیه قبل را تعلیل می کند و می فرماید که ما تو را در مساله ایمان و کفر مردم، امر به توکل بر خدا کردیم و این بدان جهت است که ایشان مرده اند و در طاقت تو نیست که دعوت را به مردگان بشنوانی، زیرا که ایشان کردند و نمی شنوند و کورند و {آیات خطاب به یهود و هم کیشان آنها است} «و إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ» اصلاً مخاطب اینها هستند و تعبیر «وقع» دارد نه «حق».

هر کجا در قرآن تعبیر «حق» دارد، اشاره به قیامت دارد^۱. و هر کجا تعبیر «وقع» دارد اشاره به خود عذاب دنیا و رجس دارد. پس از این آیه و آیه بعدی قرینه این است که مربوط به زمان رجعت می شود.

رجعت فصل جدیدی از زندگی است که هزاران سال طول می کشد و تعدادی از انبیاء مانند (یونس و دانیال) و امامان برمی گردند امامها چهل هزار سال حکومت میکند. و هزاران سال ممکن است طول بکشد که ابتدای آن از زمان ظهور امام زمان علیه السلام است^۲ {که ما فعلا وارد این مبحث نمی شویم که

۱. سوره سجده ایه ۱۳، پس ۷، قصص ۶۳

۲. برای مطالعه بیشتر به کتاب مرحوم والد ما «الشیعه والرجعه» با ترجمه ستاره درخشان مراجعه کنید

→

و المراد بوقوع القول عليهم تحقق مصداق القول فيهم و تعينهم لصدقه عليهم كما في الآية التالية: «وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا» أي حق عليهم العذاب، فالجمله في معنى «حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ» و قد كثر وروده في كلامه تعالى، و الفرق بين التعبيرين أن العناية في «وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ» بتعينهم مصداقا للقول و في «حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ» باستقرار القول و ثبوته فيهم بحيث لا يزول.

و أما ما هو هذا القول الواقع عليهم فالذي يصلح من كلامه تعالى لأن يفسر به قوله: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» حم السجدة: ۵۳، فإن المراد بهذه الآيات التي سيرهم غير الآيات السماوية و الأرضية التي هي بمرآهم و مسمهم دائما قطعا بل بعض آيات خارقة للعادة تخضع لها و تضطر للإيمان بها أنفسهم في حين لا يوقنون بشيء من آيات السماء و الأرض التي هي تجاه أعينهم و تحت مشاهدتهم. و بهذا يظهر أن قوله: (أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ) تعليل لوقوع القول عليهم و التقدير لأن الناس، و قوله: (كَانُوا) لإفادة استقرار عدم الإيقان فيهم و المراد بالآيات الآيات المشهودة من السماء و الأرض غير الآيات الخارقة، و قرئ (أَنَّ) بكسر الهمزة و هي أرجح من قراءة الفتح فيؤيد ما ذكرناه و تكون الجملة بلفظها تعليلا من دون تقدير اللام.

و قوله: (أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ) بيان لآية خارقة من الآيات الموعودة في قوله: (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ) و في كونه وصفا لأمر خارق للعادة دلالة على أن المراد بالإخراج من الأرض إما الإحياء و البعث بعد الموت و إما أمر يقرب منه، و أما كونها دابة تكلمهم فالدابة ما يدب في الأرض من ذوات الحياة إنسانا كان أو حيوانا غيره فإن كان إنسانا كان تكليمه الناس على العادة و إن كان حيوانا أعجم كان تكليمه كخروجه من الأرض خرقا للعادة.

و لا نجد في كلامه تعالى ما يصلح لتفسير هذه الآية و أن هذه الدابة التي سيخرجها لهم من الأرض فتكلمهم ما هي؟ و ما صفتها؟ و كيف تخرج؟ و ما ذا تتكلم به؟ بل سياق الآية

←

خلاصه بحث

از بعضی کلمات علامت بودن دابة الارض به دست آمد و در صدد بررسی آن برآمدیم.

طبرسی: طبق آیه شریفه حضرت امیرالمؤمنین (زمان ظهور یا قبل یا بعد از ظهور) به دنیا رجوع می کند

شیخ طوسی: نظر بعضی از اهل عامه را توضیح داده اند

علامه طباطبایی: طبق بیان ایشان ابهام و ابهام مقصود بوده و تعمد در عدم تبیین بوده و محصل آیه این است که وضعیت مردم به جایی برسند که قلبشان سیاه شود که آیات الهی را ببینند و ایمان نیاورند خداوند یک آیه دیگری به آنها

→

نعم الدلیل علی أن القصد إلى الإبهام فهو كلام مرموز فيه.

و محصل المعنى: أنه إذا آل أمر الناس - و سوف يؤول - إلى أن كانوا لا يوقنون بآياتنا المشهودة لهم و بطل استعدادهم للإيمان بنا بالتعقل و الاعتبار آن وقت آن نریهم ما وعدنا إراءته لهم من الآيات الخارقة للعادة المبيته لهم الحق بحيث يضطرون إلى الاعتراف بالحق فأخرجنا لهم دابة من الأرض تكلمهم.

هذا ما يعطيه السياق و يهدى إليه التدبر في الآية من معناها، و قد أغرب (حرفهای عجیب و غریب زده اند) المفسرون حيث أمعنوا في الاختلاف في معاني مفردات الآية و جملها و المحصل منها و في حقيقة هذه الدابة و صفتها و معنى تكليمها (داغ و علامت گذاشتن؟) و كيفية خروجها و زمان خروجها و عدد خروجها و المكان الذي تخرج منه في أقوال كثيرة لا معول فيها إلا على التحكم (قول بی دلیل)، و لذا أضربنا عن نقلها و البحث عنها، و من أراد الوقوف عليها فعليه بالمطولات. (الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۵، ص: ۳۹۵)

می شوند در حالی که اینها جزء علامات ظهور هستند و به عنوان ساعه یا قیامت ذکر می شود. چون زمانها به هم نزدیک است به جای یگدیگر استعمال می شود. که همین مطلب در عبارات تفسیر علامه طباطبایی هم است.^۱

ادامه سخن: دلالت سیاق آیه (۷۶ تا ۸۵ سوره نمل):

پس ایشان بین این دو علامت فرق قایل می شود و سپس ایشان آیات قبل و بعد دابة الارض را توضیح می دهد.

در ابتدا روی سخن به بنی اسرائیل است

"إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقْضُ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ وَإِنَّهُ لَهْدَىٰ وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ"
بعد فرمود: "وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ..."

این قرآن برای بنی اسرائیل بیشتر آن مسائلی که مورد اختلافشان است بیان می کند"

و اینکه فرمود: "وَإِنَّهُ لَهْدَىٰ وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ" به این معنا اشاره می کند که با این داستانها که بر بنی اسرائیل می خواند، مؤمنین را به سوی حق هدایت می کند و نیز رحمتی است برای آنان...

و اینکه فرمود: "إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ" اشاره است به اینکه قضاء و داوری میان آنان با خداست، پس همان خدا پروردگار اوست که عزیز است.

۱. تفسیر علامه طباطبایی، ج ۲، اولین آیه رجعت

ادامه عبارت معاصرین

«در احادیث دجال یک نگاه بیندازید اینها قلم به دست های حکومتی و این مواجب بگیرها، روایات را باهم مخلوط کردند دو علامت «دابه» و «یأجوج و مأجوج» که در قرآن آمده است و یکی که بشارت به ظهور حضرت مهدی علیه السلام (دابه الارض) است و دیگری که علامت قیامت (یأجوج و مأجوج) است را مخلوط کردند. گفته اند این دو از قرب ظهور هستند و محوریت را به حضرت عیسی علیه السلام دادند. که با یأجوج و مأجوج در گیر می شود.

حال آنکه دابه الارض در رجعت است، و بحث رجعت غیر از مهدویت است، و یأجوج و مأجوج ربطی به حضرت مهدی ندارد. و مربوط به زمان قرب قیامت است و این تصورات باطل از اسرائیلیات و تخیلات است که از طرف کعب الاحبار آمده است.»

البته این مطلب (تفاوت بین علامت رجعت و قیامت) را به این نحو نمی شود پذیرفت. زیرا نقل از علامه طباطبایی است و هم چنین از استاد خودم کراراً شنیده ام که «گاهی علاماتی به عنوان «ساعه» و یا علامت «رجعت»، ذکر

اسرائیلیات از یهودیان و شام نقش اساسی داشت، به طوری که در صدای خود این کثیر در آمده و اعتراض می کند می گوید «این آقای عبدالله ابن عمرو عاص دو بار شتر کتاب داشت که همه از اسرائیلیات بود که از شام و آن طرف آورد و همه را وارد احادیث ما کرد که همین روایت از زاملتین است» و همین ها واموین اولین کسانی است که عزای امام حسین (ع) را تبدیل به شادی کرد. «یوم فرحت به آل زیاد و آل مروان...»

نشان می دهد که مجبور شوند ایمان بیاورند و آن دابه الارض است که یکی از علائم شگفت آور است که با بقیه آیات و علائم فرق می کند بعضی از مفسرین حرفهای عجیب و غریبی میزنند.

و ایشان در مورد اینکه این واقعه کی (قبل از قیامت یا بعد از قیامت) بیش از این صحبت نمی کند و سپس به روایات نظر انداخته اند.

فعلاً روایات عامه را ندیده می گیریم ابتدا روایات خاصه در نورالثقلین و البرهان و سپس روایات «درالدرالمنثور» از لحاظ سند و دلالت بررسی می کنیم و در آخر جمع بندی می کنیم که این تطبیقات که برامیرالمؤمنین علیه السلام در روایات شده آیا صحیح است یا نه؟

ابتدا بحث لغوی

لسان العرب به طور مفصل در ریشه دب بحث کرده

حر مشا علی هنیئه ص ۳

لسان العرب، ج ۱، ص: ۳۶۹

دب: دَبُّ النَّمْلِ و غیره من الحَيوانِ على الأرض، يَدِبُّ دَبًّا و دَبِيْبًا: مشى على هينته. و قال ابن دريد: دَبُّ يَدِبُّ دَبِيْبًا، و لم يفسره، و لا عَبَّرَ عنه. و دَبَّيْتُ أَدْبُ دَبَّةً حَفِيَّةً، و إنه لَخَفِيُّ الدَّبَّةِ أَى الضَّرْبِ الذى هو عليه من الدَّبِيْبِ. و دَبُّ الشَّيْخِ أَى مَشَى مَشْيًا رُوِيْدًا. و أَدْبَيْتُ الصَّبِيَّ أَى حَمَلْتُهُ على الدَّبِيْبِ. و دَبُّ الشَّرَابِ فى الجِسْمِ و الإِنَاءِ و الإِنْسَانِ، يَدِبُّ دَبِيْبًا: سَرَى و دَبُّ السُّقْمِ فى الجِسْمِ، و البلى فى الثَّوْبِ، و الصُّبْحُ فى الغَبَشِ: كُلُّهُ من ذلك. و دَبَّتْ عَقَارِيْه: سَرَتْ نَمَائِمُه و أذَاهُ. و دَبُّ القَوْمِ

إلى العَدُوِّ دَبِيحاً إِذَا مَسَّوْا عَلَى هَيْبَتِهِمْ، لَمْ يُسْرِعُوا. وَ فِي الْحَدِيثِ:
عِنْدَهُ غَلِيمٌ يُدَبِّبُ

أَي يَدْرُجُ فِي الْمَشْيِ رُوَيْدًا، وَ كُلُّ مَاشٍ عَلَى الْأَرْضِ: دَابَّةٌ وَ دَبِيبٌ. وَ الدَّابَّةُ:
اسْمٌ لِمَا دَبَّ مِنَ الْحَيَوَانِ، مُمَيَّزَةٌ وَ غَيْرَ مُمَيَّزَةٍ. وَ فِي التَّنْزِيلِ الْعَزِيزِ: وَ اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ
دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَ لَمَّا كَانَ لِمَا يَعْقِلُ، وَ لَمَّا لَا يَعْقِلُ، قِيلَ:
فَمِنْهُمْ وَ لَوْ كَانَ لِمَا لَا يَعْقِلُ، لَقِيلَ: فَمِنْهَا، أَوْ فَمِنْهُمْ، ثُمَّ قَالَ: مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَ
إِنْ كَانَ أَصْلُهَا لِمَا لَا يَعْقِلُ، لِأَنَّهُ لَمَّا خَلَطَ الْجَمَاعَةَ، فَقَالَ مِنْهُمْ، جُعِلَتِ الْعِبَارَةُ بِمَنْ وَ
الْمَعْنَى: كُلُّ نَفْسٍ دَابَّةٌ. وَ قَوْلُهُ، عَزَّ وَ جَلَّ: مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ قِيلَ مِنْ دَابَّةٍ
مِنَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ، وَ كُلُّ مَا يَعْقِلُ وَ قِيلَ: إِنَّمَا أَرَادَ الْعُمُومَ يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُ ابْنِ
عَبَّاسٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا:

كَادَ الْجُعَلُ يَهْلِكُ، فِي جُحْرِهِ، بِذَنْبِ ابْنِ آدَمَ.

علائم قیامت بیان کرده‌اند که این خلط و دست کاری عامه نیز سبب شده است
که علاماتی مانند یاجوج و ماجوج که از علائم قیامت است آن را از علامت
ظهور بیان کنند. زیرا یاجوج و ماجوج در آخر دنیا می‌آیند.

نکته دوم: که مهم تر از اولی می‌باشد این است که امویان در روایت دست
برده‌اند و کلمه ای را جابه جا کرده باشند. اصل روایت «أنا دابة الارض» و یا
«أنت دابة الارض» نیست، بلکه اصل آن «انا صاحب الميسم، انا صاحب العصا،
انا صاحب دابة الارض» است یعنی اختیار آنها با من است، اما امویان بخاطر
اینکه تعریضی بر حضرت علی عليه السلام داشته باشند کلمه صاحب را برداشته‌اند.
اینها همان کسانی هستند که پیامبر راجع به اینها خوابی دیدند و نگران شدند.^۱
و بعد ایشان می‌گویند که معاویه و یا نزال سبره که فرد عامی است گفته علی دابة
الارض است. و ما شکی نداریم که اسرایلیات زیادی در کتب اهل سنت است
چه بپذیرند چه نپذیرند^۲

۱. در ذیل آیه شریفه «والشجرة الملعونه..» نگاه کنید آن خوابی که پیامبر را خیلی نگران
کرده بود این بود که خواب دیدند که بوزینه‌ها بر فراز منبر بالا و پایین می‌روند. بالأخره
شان شجره ملعونه بیش از این نیست که اینها حضرت علی (ع) را در طی چندین سال از
۷۰۰۰۰ تربیون لعن می‌کردند.

۲. ذهبی یکی از اقطاب بزرگ اهل سنت و به نقل از شعبه و همچنین شاگردان او (قطان
، عبدالرحمان بن مهدی و شعبه ابن حجاج و غیره) به این مطلب اشاره دارند. مثلاً به نقل از
شعبه بن حجاج (که پدر علم رجال است) خودش اعتراف میکند: «سه چهارم روایات ما
کذب است (کذب با ضعیف متفاوت است).» آقای عبدالله ابن عمرو عاص در آوردن

←

بحث راجع به علامیت دابة الارض بود، زیرا در اصل حتمیت دابة الارض شکی نیست. بحث در این است که آیا قبل از ظهور (علامات)، مقارن ظهور، و یا بعد از ظهور (رجعت) است؟

محور دوم بحث، مصداق دابة الارض چه کسی و چه چیزی است؟ طبق بعضی روایات تطبیق به امیرالمؤمنین شده بود و ما به یک روایت صحیح برخورد نکردیم. و این مطلب را مجلسی اول هم فرمودند.

در جلسه قبل سخن مجلسی اول و ملا صالح مازندرانی را نقل کردیم که به تضعیف روایات تطبیق، اشاره کردند. و مطلب ملا صالح مازندرانی در مورد روایت کافی، که دابه عطف به ماقبل است یعنی امیرالمؤمنین فرموده‌اند (أنا صاحب العصا و أنا صاحب المیسم و أنا صاحب دابه) دابة الارض عطف بر ماقبل باشد یعنی آن دابة الارضی که خروج میکند اختیارش با من است و تحت امر من است همان طوری که اختیار عصا و میسم با من است. که حرف بدی نیست. اکنون تحقیق و سخن یکی از معاصرین را در مورد دابة الارض بررسی می‌کنیم.

دو نکته از سخن معاصرین:

اکنون به سخن بعضی از معاصرین که به دو نکته مهم در زمینه دابه الارض اشاره کرده‌اند می‌پردازیم.

نکته اول: دابة الارض جزء علامات ظهور نیست بلکه بعد از ظهور است و جزء علامات رجعت می‌باشد ولی اهل عامه با دست کاری در روایات آن را از

بحث در روایات دابة الارض بود به بررسی روایات خاصه در معنای دابة الارض رسیدیم چون در بعضی از روایات این چنین بدست آمد که گویا دابة الارض یکی از علامات است باید بررسی کنیم که دابه الارض چیست؟

با بیانی که علامه طباطبایی داشتند به این نتیجه رسیدیم که دابة الارض یکی از علائم و آیات شگفت آور است که با آیات آسمان و زمینی متفاوت است این آیه چیست و تطبیق آن صحیح است یا خیر؟

حال در روایات و ادله تطبیق دابة الارض بر حضرت امیر بحث می‌کنیم

روایت اول

یک روایت در غیبت طوسی جریان ملاقات امام زمان علیه السلام با ابن مهزیار است بر اساس این روایت خروج دابه از علائم ظهور است. در اینجا فقط بعضی ویژگی‌ها آمده ولی تطبیق نشده است

فَقَالَ يَا ابْنَ الْمَازِيَارِ أَبِي أَبُو مُحَمَّدٍ عَهْدٌ إِلَيَّ أَنْ لَا أُجَاوِرَ قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَهُمُ الْخِزْيُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَ أَمْرِي أَنْ لَا أَسْكُنَ مِنَ الْجِبَالِ إِلَّا وَغْرَهَا وَ مِنَ الْبِلَادِ إِلَّا قَفْرَهَا وَ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ أَظْهَرَ التَّقِيَّةَ فَوْكَلَهَا بِي فَأَنَا فِي التَّقِيَّةِ إِلَى يَوْمٍ يُؤَدِّنُ لِي فَأَخْرَجُ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي مَتَى يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ فَقَالَ إِذَا حِيلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ سَبِيلِ الْكَعْبَةِ وَ اجْتَمَعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ اسْتَدَارَ بِهِمَا (دور ماه و خورشید) الْكَوَاكِبُ وَ النُّجُومُ فَقُلْتُ مَتَى يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ لِي فِي سَنَةِ كَذَا وَ كَذَا تَخْرُجُ دَابَّةُ الْأَرْضِ مِنْ بَيْنِ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ وَ مَعَهُ عَصَا مُوسَى وَ خَاتَمُ سُلَيْمَانَ تَسُوقُ النَّاسَ

«یابن مهزیار پدرم (امام حسن عسگری) به من سفارش کردند که با گروهی که مورد غضب خداوند قرار گرفته‌اند همسایه نباشم و من الان مجبور هستم که تقیه کنم و من در تقیه به سر می‌برم تا زمانی که به من اذن داده شود، قیام کنم. ابن مهزیار می‌گوید پرسیدم: قیام شما کی واقع می‌شود؟ اینجا سوال از علامت ظهور است و شاهد ما هم همین است که دابه یکی از علائم ظهور است {آقا امام زمان (عج) روحی له الفدا چند علامت را فرمودند:

{۱}. مسیر رفتن به حج ناامن می‌شود و جلوی حج را می‌گیرند و مانع می‌شوند.

{۲}. ماه و خورشید در کنار هم قرار می‌گیرند {ممکن است کنایه باشد و

هم ممکن است ظاهرش را اخذ کنیم.}

{۳}. تمام کواکب و ستارگان دور ماه و خورشید باشند.

سپس پرسیدم کی این وقایع اتفاق می‌افتد. امام فرمودند: زمانی که دابه الارض از بین صفا و مروه بیرون می‌آید و همراه او عصای موسی و خاتم سلیمان است (ممکن است به ظاهرش اخذ کنیم یا کنایه از معجزات آن دو پیامبر باشد).»

بررسی سند

ابتدا باید بررسی کنیم که آیا این روایت است یا نیست و این دیدار علی بن

۱. غیبت طوسی ص ۲۶۶ و «بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۲، باب ۱۸ - ذکر من رآه صلوات الله علیه»

خلاصه

بحث در دابه الارض و مصداق آن بود اصل این مسأله با توجه به آیه قرآن و روایات متعدد فریقین مسلم است.

بحث در این است که آیا قبل یا بعد و یا مقارن ظهور است؟ آیا دابه الارض انسان است با ویژگی خاص یا غیر انسانست؟ مصداق این دابه کیست؟ امام مهدی یا امیرالمؤمنین و یا...

با توجه به ده روایات گذشته روایت و دلیل متقنی بر ترجیح هیچ یک از این اقوال یافت نشد. هر چند قائلانی دارد. در این جلسه سخن مجلسی اول و ملا صالح مازندرانی را هم بررسی کردیم اما دلیل متقنی نیافتیم. و ما بر تطبیق آن بر حضرت علی علیه السلام تأمل و توقف داریم ولی نیافتن دلیل بر تطبیق:

۱. انکار دابه الارض نیست

۲. انکار فضایل امیرالمؤمنین نیست. و بگوییم حالا که روایت ثابت نشد باید فضایل را بزنیم و رد کنیم!! خیر، دشمن، فضایل علی علیه السلام را از روی حقد و دوست از روی ترس مخفی کرد ولی با همه اینها، فضایل حضرت زمین و زمان را خافقین پر کرده است.

تفسیرها والحق الإیمان بظاہرها والتسلیم لما أراد الله منها ورد علم ذلك إلى أهله وعدم التکلم فيه بغير برهان ظاهر وحجة قاطعة وما ورد من أن المراد بها أمير المؤمنین (علیه السلام) فإن ثبت صدوره عن الأئمة (علیهم السلام) فهو الحق الذی لا یمتری فيه وإن لم نعلم حقیقته ووجه التعبير عنه وإن لم یثبت إلا بطریق ظنی فالوجه التوقف. وأما نفس هذه الروایة فضعیفة جدا لا حجة فیها لأن أبا صامت وأبا عبد الله الریاحی مجهولان وعلی بن حسان مشترک بین رجلین أحدهما ضعیف غال کذاب قالوا فی حقه: إنه لا یتعلق من الإسلام بشئ. وإنما یقتصر فی هذه الروایات علی القدر الذی یوافق أصول المذهب وكذلك فی جمیع الروایات الضعیفة، وعلی بن حسان الذی قلنا إنه مشترک بین رجلین إذا صرح بروایتیه عن عبد الرحمن بن کثیر فهو تصریح بكونه الضعیف الغالی وقد مر مثله فی هذا الکتاب إلا أنه لم یکن مضمونه مخالفا للأصول.»

«اصل دابة الارض در قرآن آمده است و نظیر این قضیه در مکاشفات یوحنا در کتب نصاری آمده است فقط اختلاف در تفسیر آن است که به ظاهرش ایمان داشته باشیم و تسلیم آن باشیم ولی این دابه چه است انسان یا غیر انسان باید به اهلش برگردانیم، وبدون دلیل صحبت نکنیم. اگر صدورش ثابت شود ما می پذیریم اما نفس روایت کافی شریف ضعیف است ابو صامت، ابو عبدالله ریاحی مجهول و علی بن حسان مشترک است ما قائل به توقف می شویم.»^۱

در ادامه نظرات معاصرین و سپس بیانات عامه را بررسی می کنیم

۱ . پاورقی شرح اصول کافی ملا صالح مازندرانی، ج ۸، ص ۳۰۹.

مهزیار با امام زمان علیه السلام چقدر از اعتبار برخوردار است؟

ما درباره ملاقات ایشان با حضرت مهدی علیه السلام در کتاب «تا ظهور» بحث کرده ایم، چهار نقل است که ما بعد از ذکر چهار قول، اشکالات آقای خویی و اشکالات مرحوم تُستری را بیان کرده ایم همچنین دفاعیه آقای صافی (اطال الله عمره الشریف) را ذکر کردیم و به نتایجی هم رسیدیم.

در جلد ۱۱ معجم رجال ص ۹۳ مرحوم خویی می فرماید: «بعضی بین علی بن مهزیار وعلی بن ابراهیم مهزیار اشتباه کرده اند ودر مورد بحث تشرف ایشان با حضرت را رد میکنند و می گوید«الذی تشرف بامام الحجه، هذا التوهم بمكان من الفساد» این یک توهم است و اینها دو نفر هستند اصلاً این قضیه ثابت نیست بر فرض که ثابت باشد این آقا نیست نجاشی، صدوق در مشیخه و شیخ در طریقشان ذکر نکرده اند باز ایشان در جلد ۱۲ ص ۹۸ هر سه قصه را نقل می کند (چون، سه، چهار نقل است) و می فرماید: در قصه سوم که علی بن مهزیار است قطعاً دروغ است (که در قصه سوم اصل مسئله دابه نیست).»

یعنی اصل جریان را زیر سوال می برد و می گوید این علی بن مهزیار که مورد وثاقت است غیر از این صاحب قصه است. البته نظر ما غیر از این است و ما از جریان ملاقات دفاع کرده ایم ولی مشکل این روایت قابل قبول نیست زیرا در خصوص همین روایت اگر علی بن مهزیار را قبول داشته باشیم و آن را بررسی سند هم نکنیم باز هم ما را کفایت نمی کند زیرا روایت «عن رجل» دارد که روایت را ضعیف و مرسل می کند.

بررسی دلالت

شاهد ما کلمه دابة الارض است که به عنوان علامت ظهور ذکر کرده‌اند ولی در اینجا تطبیق نداده‌اند که بالاخره این دابة الارض کیست فقط بعضی از ویژگیهای آن را بیان کردند. و بعضی با تطبیق با روایت کافی از امیرالمومنین که فرمودند «انی صاحب العصا» تطبیق کرده‌اند که امیرالمومنین است.

در سند این روایت غیبت طوسی، اشکال است (رجل کان) همین کافی است تا روایت مرسل بشود. آقای خوبی بحث مفصل در معجم در باره علی بن مهزیار دارد و ما هم در کتاب تا ظهور بحث مفصل کرده‌اند.

پس اولین روایت مورد استناد بر تطبیق دابه بر علی (علیه السلام) همین روایت جریان ابن مهزیار است. این روایت اولاً از علائم ظهور می‌داند و ثانیاً هیچ تطبیقی ندارد و ثالثاً از حیث سند مشکل دارد

البته ما از این روایت در کتاب تا ظهور دفاع کرده ایم اما اشکال مرسل بودن (عن رجل) قابل دفاع نیست.

مدعا این است که در هیچ روایت صحیحی این تطبیق بر حضرت علی علیه السلام نقل نشده است.

روایت دوم

روایت اصول کافی است و تنها روایتی که در باره دابه در کتب اربعه است روایت امام باقر علیه السلام است که کلمه «دابه» بر امیرالمومنین تطبیق شده است و این روایت از ابی صامت حلوانی از قول امیر المومنین علیه السلام است که می‌فرمایند

و روایتی از حرف قاضی عیاض را نقل می‌کند: قال المفسرون انها خلق عظیم یخرج.. «سپس حرفهای عجیب و غریب بعضی از مفسرین را نقل می‌کند انه ثعبان، یا اینکه دابه چهار پا دارد که اگر تطبیق دهیم اینها اهانت به مقام امیرالمومنین است و حق همان صحبت علامه طباطبایی است که از آوردن آنها خودداری کرد.

در پاورقی شرح ملا صالح مازندرانی در انتهای کلام او یک حرفی از معلق دارد که سخن متین و جالبی است:

قوله: " من أشرط الساعة دابة الأرض " ورد ذكر دابة الأرض في القرآن الكريم وورد ما يشبهه في مكاشفات يوحنا من كتب النصراري أيضا واختلف في

....→

فهو مردود. أو لكونه صاحب حملات في الحروب. أو لكونه صاحب الرجعة والله أعلم بحقيقة كلام وليه.: (والدابة) التي تكلم الناس بكلام يفهمونه، الظاهر أنه عطف على العصا قال في النهاية: من أشرط الساعة دابة الأرض قيل إنها دابة طولها ستون ذراعاً ذات قوائم أربع ووبر وقيل: هي مختلفة الخلقة تشبه عدة من الحيوانات ينصدع جبل الصفا فتخرج منه ليلة الجمعة والناس سائرون إلى منى، وقيل: من أرض الطائف ومعها عصا موسى وخاتم سليمان (عليه السلام) لا يدركها طالب ولا يعجزها هارب، يضرب المؤمن بالعصا ويكتب في وجهه مؤمن ويطبع الكافر بالخاتم ويكتب في وجهه كافر، وقال عیاض: قال المفسرون: إنها خلق عظیم یخرج من صدع من الصفا لا يفوقها أحد فتسم المؤمن فينير وجهه ويكتب بين عينيه مؤمن وتسم الكافر فيسود وجهه ويكتب بين عينيه كافر. وعن ابن عباس أنها الثعبان الذي كان بين الكعبة فاخطفته العقاب. وذكروا أنها آخر الآيات لقيام الساعة ويعلق عندها باب التوبة والعلم والعمل. ويحتمل أن يكون عطفا على قوله لصاحب العصا ويؤيده ما رواه علي بن إبراهيم في تفسيره قال: حدثني أبي عن ابن أبي عمير، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: " انتهى رسول الله (صلى الله عليه وآله) إلى أمير المؤمنين وهو نائم في المسجد قد جمع رملا..» شرح اصول کافی ملا صالح مازندرانی ج ۸ ص ۳۰۹

مرحوم صالح مازندرانی (ج ۵) هم ذیل روایت امام باقر در کافی^۱ (ما جاء به أخذ و نهی عنه فاتتهی... انی لصاحب العصا والمیسم و الدابه التي تکلم الناس) بیاناتی دارند

« دابه عطف بر عصا و میسم است {یعنی انا صاحب العصا، انا صاحب المیسم، انا صاحب الدابه} دابه همان است که با مردم به گونه ای صحبت می کند که مردم می فهمند. {ودابه الارض جزء آخرین علامتهای قیامت است. (و ذکروا انها آخر علامات قیام الساعة) و روایتی از تفسیر علی بن ابراهیم به عنوان مؤید آورده و همان روایت (قم یا دابه الله است اخرجک الله فی احسن صوره) بعد حرف ابن اثیر در «النهایه» را ذکر می کند {که طول آن دابه ۶۰ ذراع و.. در شب جمعه از صفا سربر می آورد، در حالی که مردم به سوی منا هستند {قبل از ایام ذی حجه و همچنین قبل از محرم می شود ممکن است از علائم است {و نیز گفته شده از طایف می آید.»^۲

۱. توضیحات آن در قسمت روایات (روایت دومی) ذکر شد.

۲. من أشرط الساعة دابة السابقين والثاني. قوله: (وإني صاحب الكرات) الكرة: المرة والجمع الكرات وهو صاحب الكرات لعرض كل أحد عليه مرات مرة عند كونه روحاً مجرداً نورانياً في عالم القدس حيث عرض عليه الملائكة فوحده لتوحيدِهِ وسبحوه لتسبيحه وهللوه لتهليله. ومرة في الميثاق أخذ منهم العهد بولايته ومرة في الرحم إذ لا يتصور أحد إلا بحضوره. ومرة في غدیر خم حيث أخذ له الولاية من الحاضرين وأمر بتبليغ ذلك إلى الغائبين. ومرة عند الموت فإنه يحضر موت كل أحد ومرة في القيامة فإنه يعرض عليه كل أحد فمن قبله فهو مقبول ومن رده

«إِنِّي لَصَاحِبُ الْكَرَّاتِ وَ دَوْلَةُ الدُّوَلِ وَ إِنِّي لَصَاحِبُ الْعَصَا وَ الْمَيْسَمِ وَ الدَّابَّةُ الَّتِي تُكَلِّمُ النَّاسَ»^۱ آمده است.

این روایت خیلی قوت متن دارد ولی از نظر سند تضعیف دارد. علامه مجلسی هم در مراه العقول در ذیل آن تطبیق را بیان کرده اند ولی از جهت سند اشکال کرده اند ولی روایت قوت متن دارد.

۱. - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الرَّيَّاحِيُّ عَنْ أَبِي الصَّامِتِ الْخُلَوَانِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ فَضَّلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ مَا جَاءَ بِهِ أَخَذُ بِهِ وَ مَا نَهَى عَنْهُ أَنْتَهَى عَنْهُ جَرَى لَهُ مِنَ الطَّاعَةِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَ مَا لِرَسُولِ اللَّهِ صَ وَ الْفَضْلُ لِمُحَمَّدٍ صَ الْمُتَقَدِّمُ بَيْنَ يَدَيْهِ كَالْمُتَقَدِّمِ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ الْمُتَفَضَّلُ عَلَيْهِ كَالْمُتَفَضَّلِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَ وَ الرَّأدُ عَلَيْهِ فِي صَغِيرَةٍ أَوْ كَبِيرَةٍ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَ بَابُ اللَّهِ الَّذِي لَا يُؤْتِي إِلَّا مِنْهُ وَ سَبِيلُهُ الَّذِي مَنْ سَلَكَهُ وَصَلَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَذَلِكَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ مِنْ بَعْدِهِ وَ جَرَى لِلْإِثْمَةِ عَ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ جَعَلَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْكَانَ الْأَرْضِ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا وَ عُمَدَ الْإِسْلَامِ وَ رَابِطَةً عَلَى سَبِيلِ هُدَاهُ لَا يَهْتَدِي هَادٍ إِلَّا يَهْدَاهُمْ وَ لَا يَضِلُّ خَارِجٌ مِنَ الْهُدَى إِلَّا بِتَقْصِيرٍ عَنْ حَقِّهِمْ أَمْنَاءُ اللَّهِ عَلَى مَا أَهْبَطَ مِنْ عِلْمٍ أَوْ عُذْرٍ أَوْ نُذْرٍ وَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ عَلَى مَنْ فِي الْأَرْضِ يَجْرَى لِأَخْرِهِمْ مِنَ اللَّهِ مِثْلُ الَّذِي جَرَى لِأَوْلِيهِمْ وَ لَا يَصِلُ أَحَدٌ إِلَى ذَلِكَ إِلَّا بِعَوْنِ اللَّهِ وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ أَنَا قَسِيمُ اللَّهِ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ لَا يَدْخُلُهَا دَاخِلٌ إِلَّا عَلَيَّ حَدِّ قَسَمِي وَ أَنَا الْفَارُوقُ الْأَكْبَرُ وَ أَنَا الْإِمَامُ لِمَنْ بَعْدِي وَ الْمُؤَدَّى عَمَّنْ كَانَ قَبْلِي لَا يَتَقَدَّمُنِي أَحَدٌ إِلَّا أَحْمَدُ صَ وَ إِنِّي وَ إِيَّاهُ لَعَلَى سَبِيلِ وَاحِدٍ إِلَّا أَنَّهُ هُوَ الْمَدْعُوُّ بِاسْمِهِ وَ لَقَدْ أُعْطِيَتْ السَّتُّ عِلْمَ الْمَنَائِي وَ الْبَلَايَا وَ الْوَصَايَا وَ فَضْلَ الْخُطَابِ وَ إِنِّي لَصَاحِبُ الْكَرَّاتِ وَ دَوْلَةِ الدُّوَلِ وَ إِنِّي لَصَاحِبُ الْعَصَا وَ الْمَيْسَمِ وَ الدَّابَّةُ الَّتِي تُكَلِّمُ النَّاسَ»^۱ الكافي، ج ۱، ص: ۱۹۸

بيان مرحوم مجلسى ذيل روايت

و قوله: " و إني لصاحب العصا" إلى آخره هي السادسة
" و الدابة" تفسير لصاحب العصا و الميسم كما عرفت.

" و إني لصاحب الكرات و دولة الدول" هذه الخامسة و يحتمل وجوها:

الأول: أن يكون المعنى أنى صاحب الحملات فى الحروب فإنه عليه السلام كان
كرارا غير فرار، و صاحب الغلبة فيها، فإنه كان الغلبة فى الحروب بسببه، أو إنى
صاحب الغلبة على أهل الغلبة فى الحروب، قال الفيروزآبادى: الكرة المرة و الحملة،
و قال: الدولة انقلاب الزمان و العقبة فى المال، و يضم أو الضم فيه و الفتح فى
الحرب، أو هما سواء، أو الضم فى الآخرة و الفتح فى الدنيا، و الجمع دول مثلثة، و
أدالنا الله من عدونا، من الدولة و الإدالة الغلبة، و دالت الأيام: دارت، و الله يداولها
بين الناس.

الثانى: أن المراد إنى صاحب علم كل كرة و دولة، أى أعلم أحوال أصحاب
القرون الماضية و الباقية إلى يوم القيامة من أهل الدين و الدنيا.

الثالث: أن المعنى إنى أرجع إلى الدنيا مرات شتى لأمر و كلنى الله بها، و كانت
غلبة الأنبياء على أعاديهم و نجاتهم من المهالك بسبب التوسل بنورى و أنوار أهل
بيتى، أو يكون دولة الدول أيضا إشارة إلى الدولات الكائنة فى الكرات و الرجعات،
فأما الرجعات فقد دلت عليها كثير من الروايات، نحو ما روى فى بصائر سعد بن
عبد الله و غيره بالإسناد عن أبى حمزة الثمالى عن أبى جعفر عليه السلام فى خطبة
طويلة رواه عن أمير المؤمنين عليه السلام قال فيها: و إن لى الكرة بعد الكرة و
الرجعة بعد الرجعة، و أنا صاحب الرجعات و صاحب الصولات و النقمات و

بيان مجلسى اول در ذيل جامعه كبيره

ايشان ذيل زيارت جامعه روايت (انا صاحب العصا و الميسم) نقل مى كنند:
و كان امير المؤمنين عليه السلام كثيرا ما يقول: انا قسيم الله بين الجنة و النار و انا الفاروق
الاكبر و انا صاحب العصا و الميسم

«أما قوله عليه السلام أنا صاحب العصا و الميسم فالظاهر أنه إشارة إلى أنه
صلوات الله عليه دابة الأرض كما روى العامة و الخاصة عن حذيفة أن النبى صلى
الله عليه و آله و سلم قال: دابة الأرض طولها ستون ذراعا لا يفوتها هارب فتسم
المؤمن بين عينيه و تسم الكافر بين عينيه، و معها عصا موسى و خاتم سليمان
فتجلو وجه المؤمن بالعصا و تختم أنف الكافر بالخاتم حتى يقال يا مؤمن و يا
كافرو تسميته عليه السلام بدابة الأرض باعتبار خروجها من الأرض.

و عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه سئل عن الدابة فقال أما و الله ما لها ذنب و
إن لها لحية قيل و فى هذا إشارة إلى أنها من الإنس و يظهر من هذا الخير و غيره
من الأخبار الكثيرة فى الزيارات و غيرها أنه هو صلوات الله عليه و بالجملة فإنه
صلوات الله عليه مظهر العجائب و لا استبعاد فى أمثال هذه.»^١

از اين بيان ايشان « تسميته عليه السلام بدابة الأرض باعتبار خروجها من
الأرض » معلوم مى شود كه ايشان گويا آن بيان قبلى را اصلاح كرده و پذيرفته
است كه مصداق دابة الارض امير المؤمنين است.ولى هيچ روايت صحيحى
ارائه نكرده است.

١. روضه المتقين ج ٥ ص ٤٦١

فی حقیقتها.^۱

میسم^۲ آهن یا ابزاری است که به وسیله آن به پیشانی افراد می‌زنند، مومن و کافر بودن آنها بر پیشانی آنان نقش می‌بندد. ایشان (مجلسی) برای میسم دو تفسیر بیان کردند:

احتمال اول: میسم از ویژگیهای دابة الارض است که با آن صورت مؤمنان شناخته می‌شود، که تطبیق آن بر امیرالمومنین علیه السلام در روایات ضعیفی از شیعه و سنی وجود دارد که این مطلب هم، از حقیقت به دور نیست.

احتمال دوم: اینکه مولی، دابة الارض نیست بلکه از اول علامتگذاری کرده است، از همان اول در روز ازل روی قلب شیعیان نقش بسته است^۳ «انه مومن حقا».

یعنی ایشان در تطبیق اشکال کرده ولی اصل دابة الارض را مسلم دانسته است با اینکه ایشان دارای سعه ی مشرب است تطبیق این روایات را نپذیرفته اند، و ضعیف میدانند. ولی استبعاد از تطبیق هم نیست.

۱. روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۵، ص: ۴۱۲

۲. : المیسْمُ اسمٌ للآلة التي يُوسَمُ بها، واسمٌ لِأثرِ الوَسْمِ أيضا (لسان العرب ج ۱۲، ص ۶۳۶)

۳. قلب شیعیان آکنده از محبت اهل بیت است چنانچه شاعر معروف عرب می فرماید:

لوفتسوا قلبی وسطه سطرین قد خطا بلاکاتب العدل والتوحید فی جانب و حب اهل بیتی فی جانب

الدولات العجیبات، إلى آخر الخطبة، و غيرها من الأخبار التي أوردتها فی الكتاب الكبير^۱

روایت سوم

و ما ذلك یا أمير المؤمنين قال خروج دابة من الأرض من عند الصفا معها خاتم سليمان بن داود و عصا موسى ع يضع الخاتم على وجه كل مؤمن فينطبع فيه هذا مؤمن حقا و يضعه على وجه كل كافر فينكتب هذا كافر حقا حتى إن المؤمن لينادی الويل لك یا كافر و إن الكافر ينادی طوبى لك یا مؤمن وددت أنى اليوم كنت مثلک فأفوز فوزا عظیما ثم ترفع الدابة رأسها فیراها من بین الخافقين بإذن الله جل جلاله و ذلك بعد طلوع الشمس من مغربها فعند ذلك ترفع التوبة فلا توبة تقبل و لا عمل یرفع و لا ینفع نفسا إیمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت فى إیمانها خیرا ثم

ثم قال ع لا تسألونی عما یكون بعد هذا فإنه عهد عهده إلى حبیبی رسول الله ص أن لا أخبر به غیر عترتی قال النزال بن سبرة فقلت لصعصعة بن صوحان یا صعصعة ما عنی أمير المؤمنين ع بهذا فقال صعصعة یا ابن سبرة إن الذی یصلی خلفه عیسی ابن مریم ع هو الثانی عشر من العترة التاسع من ولد الحسین بن علی ع و هو الشمس الطالعة من مغربها یتظهر عند الركن و المقام فیطهر الأرض و یضع میزان العدل فلا یظلم أحد أحدا فأخبر أمير المؤمنين ع أن حبیبه رسول الله ص عهد إليه أن لا یخبر بما یكون بعد ذلك غیر عترته الأئمة صلوات الله علیهم

۱. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲، ص: ۳۷۶

این روایت که راوی آن نزال بن سبره می‌باشد راجع به دجال است؛ که یک روایت هم بیشتر ندارد. در ابتدا (صعصعة) راجع به دجال از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال می‌کند و بعد هم اصیغ بن نباته سؤال می‌کند که روایت می‌فرمایند: قبل از دجال دابة الارض (از بین صفا و مروه) خارج می‌شود در حالی که عصای موسی و خاتم سلیمان همراه دارد [ولی معروف است که دجال قبل از ظهور خارج می‌شود] سپس می‌فرمایند خاتم را به پیشانی مؤمن می‌گذارد. بر پیشانی مؤمن نوشته می‌شود «هذا مؤمن» و بر پیشانی کافر می‌گذارد نقش می‌بندد که این کافر است و مؤمن به کافر فریاد می‌زند وای به حال تو! و کافر به مؤمن می‌گوید: خوشا به حال تو! ای کاش من هم مثل تو بودم! سپس دابه سر برمی‌دارد و همه این دابه را به اذن الله می‌بینند. این جریان بعد از طلوع شمس می‌باشد و در آن زمان هیچ توبه‌ای پذیرفته نمی‌شود.^۲

این روایت بر امیرالمؤمنین تطبیق نشده؛ ولی شخصیت بزرگوار بودن دابه

۱. کمال الدین، ص ۵۲۷

۲. ما چند روایت داریم که می‌گویند در آن زمان توبه برداشته می‌شود، این خود مسئله‌ای است که باید بحث کنیم آیا در دنیا توبه برداشته می‌شود؟ چون تا زمانی که جان در بدن است، توبه پذیرفته می‌شود. پس با روایات دیگر تعارض پیدا می‌کند. باید بررسی کنیم که این تعارض، تعارض بدوی است یا تعارض مستقر (قار). چگونه باید بین اینها جمع کنیم یا آن را رد کنیم؟ شاید جمع آن به این صورت باشد که توبه از کسانی که می‌دانند حق با کیست و عملاً و عامداً به باطل می‌روند، پذیرفته نمی‌شود.

جداگانه است یعنی قائل به نفی مصداقیت، فضایل ایشان را منکر نمی‌شود. و هیچ تلازمی با هم ندارند

بیان مجلسی اول در شرح زیارت امام علی علیه السلام

مجلسی اول در شرح (صاحب المیسم و صراط المستقیم) در زیارت امام علی علیه السلام که از شیخ صدوق نقل شده است می‌فرمایند:

«السلام علی الملائکة المقربین، السلام علیک یا امیرالمؤمنین، السلام علیک . . . أشهد أنك عمود الدین و وارث علم الأولین و الآخیرین و صاحب المیسم والصرط المستقیم»^۱

«و صاحب المیسم الذی یکون لدابة الأرض أى الشخص الذی یخرج من الأرض و له عصا یضرب علی وجوه الکافرین و المنافقین فیکتب علیها أنه کافر حقاً و المیسم الذی یضع علی جباه المؤمنین فیکتب علیه: إنه مؤمن حقاً و ذکر العامة فی تفاسیرهم أخباراً بأنه امیر المؤمنین علیه السلام (أو) المراد به أنه مکتوب علی وجوه قلوب شیعتهم، الإیمان فکأنه صلوات الله علیه وسمهم به علی أن یکون دابة الارض غیره فإن خروج الدابة متیقن بنص القرآن و الأخبار و أما إنه امیر المؤمنین علیه السلام فالأخبار التی وردت فیہ ضعیفة عندنا و عندهم و لا استبعاد

۱. کتاب المزار، باب الفعل والقل عند دخول الكوفه و مصباح المجتهد ج ۲، ص ۸۳. و بحار الانوار در اعمال دخول کوفه جز ۹۷، ص ۳۱۸

بحث ما راجع به دابة الارض، روایات فریقین، نظرات نسبت به دابه و مصداق دابة الارض بود. در حتمیت و وجود دابة الارض بحثی نیست چون آیه شریفه و روایات کثیری هم از فریقین داریم، آنچه که مهم و مورد بحث ماست این است که

اولاً آیا دابة الارض قبل از ظهور حضرت است که در این صورت جزء علامات می شود. و یا مقارن و هم زمان با ظهور حضرت می باشد و یا بعد از ظهور حضرت می باشد که بعضی آن را جزء رجعت می دانند؟

بحث دیگر اینکه دابة الارض از جنس انسان با ویژگی خاصی است یا غیر انسان است؟.

سوم اینکه این انسان با ویژگیهای فوق العاده آیا امیرالمؤمنین است یا طبق نظر بعضی از مفسرین امام زمان (عج) است؟ یا شخصی تحت امر حضرت علی علیه السلام است؟

همه این موارد قائل دارد و به آن معتقد هستند. ولی بحث مهم تر ارائه ادله و مستندات برمدعاست مثلاً کسی که می گوید امیرالمؤمنین مصداق دابة الارض است باید دلیل قوی ارائه کند. ظاهراً ما با بررسی در روایات خاصه دلیل متقنی نیافتیم.

این را هم بگوییم که نفی مصداقیت امیرالمؤمنین، با فضایل ایشان دو بحث

روشن است که انسان والایی است.

این روایت مشکل سندی دارد و راوی آن نزال ابن سبره عامی است که در کتب شیعه اثری از او نیست و مهمل است؛ اگر چه در کتاب کمال الدین آمده است.

با توجه به اینکه در بعضی روایات، خروج دابة الارض یکی از علائم ظهور است ما ناچار شدیم که اولاً به آیه شریفه نظری بیندازیم وبعد روایات را مورد بحث قرار دهیم. در مورد روایات، گفتیم که روایات متعددی داریم که طبق مضامین آنها تطبیق بر امیرالمؤمنین شده است که باید بررسی شوند. چون بعضی از بزرگان اطلاق کلمه دابه «که ما یصدق علی الشی علی الارض» هر چه روی زمین راه می‌رود را بر امیرالمؤمنین دون شأن ایشان می‌دانند و می‌گویند نامیدن حضرت به دابه، خلاف ادب و جسارت است و از این گونه روایات پرهیز می‌کنند.

ما می‌خواهیم بررسی کنیم که این سنخ روایات چه قدر اعتبار سندی و دلالت دارد. سه روایت در جلسه قبلی بررسی کردیم.

روایت چهارم

روایتی است که مرحوم ابن‌بابویه قمی در تفسیرشان ذیل آیه دابه، از پدر بزرگوارشان از ابن ابی عمیر از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند:

در تفسیر قمی در ذیل آیه "وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ..." می‌گوید پدرم از ابن ابی عمیر، از ابن ابی بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: "حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین برخورد و او را در مسجد خوابیده دید، بدین حال که مقداری ریگ و خاک جمع کرده و سرش را روی آن گذاشته، حضرت

شده بود ظاهراً یک روایت صحیح نتوانستیم پیدا کنیم.

دو روایت اولی از کتاب تفسیر قمی بود گفته شد که راوی این کتاب ابوالفضل عباس ابن محمد بن قاسم است که اصلاً اسمی از ایشان در کتب رجال نقل نشده و باصطلاح مهمل است بله نامش در کتب انساب عمده الطالب و.. آمده و نیز نام پدر و جدش آمده اما در مورد خودش گزارشی نیست. و نکته دیگر اینکه این تفسیر را علاوه بر قمی از ابی جارود نقل کرده و با هم مخلوط شده.

شاید بشود گفت مشکل دوم قابل حل است و می‌توان احادیث را تفکیک کرد اما مشکل ناقل و شدوذ را باید حل کرد و اگر حل نکنیم این روایات - تطبیق - مشکل پیدا می‌کند

و پنج روایت دیگر که از کتاب کنز الفوائد کراچی است هیچ کدام صحیح السند نیستند.

الشیعه^۱ آیا گمان میکنند که حضرت علی علیه السلام دابة الارض است به او گفتم نه تنها ما، بلکه بعضی از ادیان الهی نیز همین نظر را دارند. معاویه باور نکرد و دنبال یک عالمی از ادیان دیگر فرستاد و از او پرسید: آیا دابة الارض در کتابهای شما است و اسمش چیست؟ عالم جواب داد ایلیا. معاویه گفت: وای بر تو ای اصبح چقدر این دو به هم نزدیک است (ایلیا به نام علی نزدیک است).

بررسی سند

این روایت نیست از معاویه است و اگر سندش درست باشد می توان به عنوان فضایل و اقرار معاویه پذیرفت.

روایت دهم

از مناقب ابن شهر آشوب است

قال الرضا علیه السلام فی قول تعالی «اذا وقع القول.....» قال علی «

امام رضا علیه السلام دابة الارض در این آیه را بر حضرت علی علیه السلام تطبیق دادند

بررسی سند: این روایت بدون سند است و مرسل است اگرچه خودابن

شهر آشوب شخصیت بزرگی است.

خلاصه مطالب

پس از مجموع این ده روایت ۵ تا از آنها به صراحت به امیرالمومنین تطبیق

۱. شیعه در آن زمان یعنی کسی که حضرت علی (ع) را بر همه مردم غیر از دو خلیفه مقدم بدارد. برای اطلاعات بیشتر به مقدمه کتاب فتح الباری از عسقلانی مراجعه کنید.

با پای خود حرکتش داد و فرمود: برخیز ای دابة الارض! مردی از اصحاب عرضه داشت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله آیا ما هم می توانیم رفقای خود را به این نام بنامیم؟ فرمود: نه به خدا سوگند، این نام جز برای او نیست و او همان دابه ای است که خدای تعالی در کتابش در باره او فرمود: "وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ".

آن گاه فرمود: یا علی! چون آخر الزمان می شود، خدای تعالی تو را در بهترین صورت بیرون می کند، در حالی که با تو است وسیله داغ نهادن و دشمنان خود را با داغ، نشان می کنی.^۱

بررسی سند

این روایت مشکل سندی ندارد. امکان نقل پدر علی بن ابراهیم (ابن هاشم) از ابن ابی عمیر محل بحث نیست. و مقام خود ابراهیم بن هاشم فوق وثاقت

۱. «فإنه حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن أبي بصير عن أبي عبد الله ع قال انتهى رسول الله ص إلى أمير المؤمنين ع و هو نائم في المسجد قد جمع رملا و وضع رأسه عليه فحركه برجله ثم قال له: قم يا دابة الله فقال رجل من أصحابه يا رسول الله أ يسمي بعضنا بهذا الاسم فقال: لا و الله ما هو إلا له خاصة و هو الدابة التي ذكر الله في كتابه «وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ» ثم قال يا علي إذا كان آخر الزمان أخرجك الله في أحسن صورة و معك ميسم تسم به أعداءك، فقال رجل لأبي عبد الله ع: إن الناس يقولون هذه الدابة إنما تكلمهم فقال أبو عبد الله ع كلمهم الله في نار جهنم إنما هو يكلمهم من الكلام و الدليل على أن هذا في الرجعة قوله وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يَكْذِبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ حَتَّى إِذَا جَاءُ قَالَ أَ كَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَ لَمْ تُحِطُوا بِهَا عِلْمًا أَمَا ذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ قال الآيات أمير المؤمنين و الأئمة ع فقال الرجل لأبي عبد الله ع إن العامة تزعم أن قوله «وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا» عنى يوم القيامة، فقال أبو عبد الله ع: أ فيحشر الله من كل أمة فوجا و يدع الباقيين لا، و لكنه في الرجعة، و أما آية القيامة فهي «وَ حَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا»^۱

است اما در سند نقل او از ابن ابی عمیر بحث است که این گونه نقل، حدود سه هزار روایت هم است. زیرا ما در تاریخ دو تا ابن ابی عمیر داریم یکی زمان امام صادق از دنیا رفت و دیگری آن کسی که معروف است زمان امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام می زیسته است.

روایت پنجم

نظیر همین روایت (که مصداق دابه حضرت علی علیه السلام است) که در تفسیر قمی روایت بدون سند از عمار است قدافسدت قلبی در تفسیر قمی آمده است.^۱

.... قال أبو عبد الله ع قال رجل لعمار بن ياسر يا أبا اليقظان آية في كتاب الله قد أفسدت قلبی و شككتنی قال عمار و أی آية هی قال قول الله: وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ، الآية فأی دابة هی قال عمار و الله ما أجلس و لا آكل و لا أشرب حتى أریكها: فجاء عمار مع الرجل إلى أمير المؤمنين ع و هو يأكل تمرا و زبدا، فقال له يا أبا اليقظان هلم فجلس عمار و أقبل يأكل معه، فتعجب الرجل منه، فلما قام عمار قال له الرجل سبحان الله يا أبا اليقظان حلفت أنك لا تأكل و لا تشرب و لا تجلس حتى ترينها، قال عمار قد أريتكها إن كنت تعقل^۲

۱. همین روایت را عباشی در تفسیر خود آورده و قضیه را به ابوذر نسبت داده است.

۲. تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۱۳۱

انها با این که صحابه را در درجه اول و تابعین را در درجه دوم اعتبار، قرار می دهند ولی وقتی به ایشان می رسند او را تضعیف کرده و می گویند ایشان خیلی محب حضرت علی علیه السلام است و حرفهای عجیبی از علی علیه السلام می گوید. حال حرفهای عجیب ایشان چیست؟ فضایل مولی را می گوید و ایشان اول کسی بودند که مقتل الحسین علیه السلام را نوشته و خودش در آن زمان در زندان بودند.^۱

حسین بن علوان: به نظر نجاشی عامی است و توثیق ندارد لذا بعضی می گویند ضعیف است یا به یک شرط حسن است و آن اینکه ثابت شود ایشان تقیه می کرده است. پس سند این روایت هم درست نشد.

پس: شخصیت اصبع بن نباته را قبول داریم به خصوص با توجه به کلمات عامه در مورد او که محبت و ولایت امام را بر او اشکال می گیرند نسبت به ایشان تأملی نیست اما در حسین بن علوان به تصریح نجاشی عامی است و توثیق ندارد و نهایتا اگر تقیه اش ثابت بشود حسن او ثابت می شود

روایت نهم

کراجکی آنرا نقل کرده و به معصوم متصل نیست اصبع می گوید معاویه به من گفت یا معشر الشیعه تزعمون ان علیا دابة الارض قلت نحن نقول و بعضی از ادیان دیگر فارسل الی رأس الجالوت....»

اصبع بن نباته می گوید: معاویه روزی رو به من کرد و گفت یا معشر

۱. نگاه، الايام المکیة من النهضة الحسینیة (نجم الدین طبسی)

بررسی سند

نقل ابراهیم بن هاشم از ابی عمیر اشکال ندارد اما اشکال در نقل خود کتاب تفسیر قمی است سه اشکال
۱. واسطه در نقل ۲. اختلاط ۳. شذوذ

۱. **نقل** : که توسط ابوالفضل عباس ابن محمد بن قاسم که هیچ نامی در کتب رجالی از او نیامده است، البته نامش و نام پدرش و جدش در کتب انساب مجدی و عمده الطالب آمده است. (بعضی از معاصرین می‌فرمایند امامزاده است) که ما امامزادگان را مورد جرح و تعدیل قرار نمی‌دهیم. الا اینکه ایشان مجهول و مهمل است بالاخره تمام تفسیر از این طریق است

۲. **اختلاط**: نکته دیگر همین عباس بن محمد قاسم دو نقل دارد بعضی از قمی و بعضی دیگر از ابو جارود از امام باقر علیه السلام است یعنی همه کتاب متعلق به قمی نیست. حال ابو جارود کیست؟ کوفی وزیدی است (بعضی می‌گویند امامی است) و طریق به اباجارود کثیر بن عیاش است که ضعیف می‌باشد. پس اختلاط دارد. به همین علت بعضی می‌گویند «ان الاعتماد علی هذا التفسیر بعد هذا الاختلاط مشکل جدا»^۱. ولی در این دو روایت مذکور این مشکل نیست چون قابل بررسی است که از امام صادق از قمی است یا از اباجارود.

۳. **شذوذ**: اشکال بعدی نقل شذوذات است که بعضی از قسمتهای آن شذوذ

۱. کلیات فی علم الرجال، ص ۳۱۶، سبحانی.

روزی بر امیرالمؤمنین علیه السلام داخل شدم ایشان فرمودند: آیا می‌خواهی چند مطلب خصوصی به تو بگویم؟ گفتم: بله یا امیرالمؤمنین. فرمود: من عبدالله و دابة الارض هستم.

راوی این دو روایت از عبدالله جدلی است که در مورد او بحث است و صرف نظر از او در مورد اسماعیل اسحاق راشدی هم محل بحث است که مهمل است^۱

روایت هشتم

عن ابن نباته عبيدالله بن ناصح عن حسين بن علوان عن سعد بن طريق «دخلت على امير المؤمنين عليه السلام وهو ياكل خبزا و خلا و زيتا^۲ فقلت يا امير المومنين....»

روزی بر حضرت علی علیه السلام وارد شدم در حالی که ایشان مشغول خوردن نان و سرکه و روغن بودند از ایشان پرسیدم تفسیر این آیه «و اذا وقع القول...» چیست و این دابه منظور کیست؟ فرمود «همین که الان مشغول خوردن خبز و زیت است.» یعنی خودم هستم

اصبغ ابن نباته: با توجه به تضعیفاتی که از طرف مقابل - در رجال اهل سنت - دارند من در مورد اعتبار و توثیق ایشان تأملی ندارم. من تعجب می‌کنم

۱. تنقیح المقال، مامقانی، ج ۱۰، ص ۱۰.

۲. زیت: روغن مایع و به روغن جامد سم می‌گویند.

است «اعتماد علی هذا التفسیر بعد الاختلاط مشکل مع ما فيه من الشذوذ من المتون»^۱

مرحوم خوئی: هر کسی که در تفسیر قمی است ثقه است [نظر ما هم تا مدتی همین بود تا به مشکلی رسیدیم و برگشتیم].

دلالت

این دو روایت از تفسیر قمی آیه دابة الارض بر حضرت علی عليه السلام تطبیق شده و که در روایت اول پیامبر تطبیق می‌دهد ولی در روایت دوم عمار تطبیق می‌دهد.

شاید عمده روایات که دابة الارض را بر امیرالمؤمنین عليه السلام تطبیق می‌دهد همین روایات است و صرف نظر از سند این روایت این تطبیق مربوط به رجعت می‌شود و ربطی به ظهور ندارد

روایت ششم

روایت بعدی روایت کراجکی در کنز الفوائد
عن محمد بن العباس عن جعفر بن محمد الحسين عن عبدالله عن مفضل بن صالح عن (ابی جمیله عن جابر عن ابو عبدالله جدلی قال «دخلت علی علی یوما فقال انا دابة الارض»

۱. کلیات فی علم الرجال، ص ۳۱۶، سبحانی.

بررسی سند

جعفر بن الحسین: مهمل است^۱

مفضل بن صالح همان ابو جمیله است که در مورد ایشان تضعیف نجاشی در معجم نقل شده^۲ و بعضی با روشها و طرق دیگر خواسته‌اند ایشان را توثیق کنند که آن طرق عبار تست از

۱. وقوع در اسناد کامل الزیارت (که ما قبلا این مبنا را داشتیم و بعد از آن برگشتیم مانند آقای خوئی)

۲. روایت اجله (این مبنا را بر فرض که بپذیریم با تضعیف نجاشی تعارض دارد).

پس این روایت هم اشکال سندی دارد

روایت هفتم

باز کراجکی در کنز نقل کرده «حدثنا عن احمد الحاتم عن اسماعیل بن اسحاق راشدی عن خالد بن محمد عن عبدالکریم بن یعقوب عن جابر جعفی عن جابر بن یزید عن ابی عبدالله جدلی «دخلت علی علی بن ابيطالب عليه السلام الا احدثک ثلاثا قبل ان یدخل علیّ وعلیک عن ثلاثا قلت بلی قال علی عليه السلام: انا عبدالله وانا دابة الارض الا اخبرک بانف المهدی

۱. مامقانی ج ۱۵، ص ۳۵۲

۲. معجم رجال خوئی، ص ۲۸۱